



آخرین نماز پیامبر

مشخصات کتاب

سرشناسه : عسکری، سیدمرتضی، 1293 - 1386.

عنوان قرارداد: صلاه ابی بکر. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : آخرین نماز پیامبر/ مرتضی عسکری؛ مترجم محمدباقر ادیبی لاریجانی.

وضعیت ویراست : [ویراست ؟].

مشخصات نشر : قم: دانشکده اصول الدین: موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری، 1388.

مشخصات ظاهری : 103 ص.

فروست : مجموعه آثار علامه سید مرتضی عسکری؛ 13.

شابک : 978-600-5311-11-2

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون سپاری)

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: The prophet's last prayer.

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.



یادداشت : کتابنامه: ص. [99] - 103؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : ابوبکر، عبدالله بن ابی قحافه، 51 قبل از هجرت - 13ق.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : احادیث شیعه

موضوع : احادیث اهل سنت

موضوع : خلافت -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : امامت -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : ادیبی لاریجانی، محمدباقر، 1328 - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP29/ع5ص 1388 8041

رده بندی دیویی : 9462/297

شماره کتابشناسی ملی : 1829147

ص: 1

اشاره

ص: 2

ص: 3



ص: 4

ص: 5

ص: 6

ص: 7

ص: 8

ص: 9

سخن مؤسسه

سخن مؤسسه در کنار منش و مشی عالمانه علامه عسکری، آثار پُربار و ارزشمند ایشان، همواره در محافل علمی پژوهشی جهان اسلام، شهره بوده و چون نگینی درخشیده است.

این دانشیُ مرد جهادگر، با قدرت علمی و استنادات قوی خود، در راه کشف حقایق تاریخ اسلام و گره گشایی از مسائل پیچیده آن، گام های مؤثری برداشت و چه بسا راز و رمزهای یک هزارساله ای که در آثار تحقیقی ارزشمند ایشان، از آنها رمزگشایی شد.

زندگی علمی علامه، از ویژگی های خاصی برخوردار بوده است. طرح موضوعات ابتکاری در شناساندن مکاتب خلفا و اهل بیت (، با تکیه بر طرح مسائلی چون وحی قرآنی و وحی بیانی، و مقایسه تطبیقی دو مکتب از طریق استناد به معتبرترین مصادر و منابع مورد قبول فریقین، بسیاری از موضوعات اختلافی، برای همیشه، حل گردیده است.



علامه عسکری، با تحقیقات نوین خود در حوزه قرآن و حدیث، سیره و تاریخ اسلام، تحوّل
در این زمینه ها به وجود آورد. این آثار،

ص: 10

چراغ راه شیفتگان مکتب اهل بیت (در ظلمت سرای تاریخی است که به وسیله تاریخ نگاران
یکسویه نگر و وعّاظ دروغ پرداز، به نام اسلام، نگاشته اند.

مؤسسه علمی فرهنگی علامه عسکری، در بهار 1384، در حیات علامه و به همت آن
بزرگوار و تلاش تنی چند از شاگردان و علاقه مندان به ایشان، تأسیس گردید. اکنون که
جای آن علامه محقق و عالی قدر را در میان خود خالی می بینیم، کاری بس سنگین و دشوار
در شناساندن آثار ایشان و پیمودن راه آن عالم عامل، در پیش می بینیم. لذا برای رسیدن به
این مقصود، دست نیاز و یاری به سوی همه اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی، دراز می کنیم
تا بتوانیم آموزه های آن بزرگوار را به گونه ای شایسته و بایسته، در میان شیفتگان مکتب
توحیدی اسلام بگسترانیم.

از آن جا که علامه عسکری، در راستای احیای مکتب اهل بیت (به دور از هر گونه تعصّب
دینی، بدون دامن زدن به آتش اختلافات، از هیچ تلاشی فروگذار نمی کرد و بدین لحاظ،
همه فرق و مذاهب، در برابر تحقیقات عالمانه ایشان، سر تعظیم فرود می آورند، این مؤسسه،
تلاش دارد تا این رهاورد ارزشمند را به نسل جوان جوامع اسلامی انتقال دهد و در این زمینه،
اهدافی را در نظر داشته و فعالیت هایی را به انجام رسانده و یا در دست انجام دارد.



از مهم ترین اهداف این مؤسسه، چاپ و نشر آثار علّامه، با پژوهشی تازه است. ویرایش مناسب هر اثر، مصدربابی نوین، گزیده نویسی و خلاصه نویسی موضوعی آثار، و ترجمه کتب و مقالات ترجمه نشده است.

ص: 11

شایان ذکر است که هم اینک ترجمه آثار علّامه به ده زبان زنده دنیا، در دست تهیه بوده و فارسی^۱ نگاشته ها و ترجمه های فارسی آثار ایشان نیز در حال ویرایش است.

امید آن که با توفیق الهی و یاری همه پژوهندگان، همکاران گرامی و دست اندرکاران عرصه فرهنگ و دانش، و مساعدت دوستداران علّامه، به این اهداف متعالی دست یابیم. إن شاء الله!

ما بدان همّت عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

مؤسسه علمی فرهنگی علّامه عسکری

ص: 12

..



ص: 13

مقدمه مترجم

مقدمه مترجم جزیره العرب، همواره در طول تاریخ، شاهد حوادث بسیاری بوده که با پیدایش اسلام و مطرح شدن مسائل دینی توسط پیامبر عظیم الشأن اسلام، صفحه تاریخ عرب قبل از اسلام، تغییر ماهوی یافت و به تاریخ اسلام، تبدیل گردید.

رفتارهای نامناسب فردی و اجتماعی و شیوه های غلط زندگانی و همچنین، اعتقادات و خرافات عرب جاهلی، نشانگر فرهنگ و تمدن جامعه آن روز عرب است؛ مردمانی که مفاهیم اخلاقی را به غلط، تفسیر می کردند و مثلاً غیرت را در زنده به گور کردن دخترانشان می دیدند و هر کسی که در این کار، قساوت بیشتری نشان می داد، غیرتمندتر جلوه می کرد و یا شجاعت را در چپاول و غارتگری و قتل و خون ریزی ترسیم می کردند، به حدی که وقتی یکی از آنها، اوصاف بهشت را از زبان پیامبر خدا (می شنود، می پرسد: آیا در بهشت هم جنگ هست؟

و وقتی پاسخ منفی ایشان را می شنود، می گوید: پس بهشت، به چه

درد می خورد؟! .

ص: 14



داستان زید بن حارثه، وضعیت عرب جاهلی را می نمایاند. زید بن حارثه، در کودکی به همراه مادرش برای دیدار با اقوام خود، به قبیله دیگری رفته بودند که غارتگران، به آنها حمله کردند و او که نتوانست فرار کند، اسیر شد و در بازار عکاظ، به فروش رفت. کارگزار خدیجه (او را خرید و خدیجه، او را به پیامبر) بخشید. آن حضرت نیز آزادش کرد و پس از آن که حاضر نشد پیامبر (را رها کرده، با پدر و عمویش به قبیله خود باز گردد، پیامبر خدا در کنار کعبه و در حضور مردم، اعلان کرد که زید، پسر خوانده اوست.

بسیاری از این مردم، پس از ظهور اسلام، دگرگون شدند، مکه و مدینه، مرکز نور شد و بدان جا رسیدند که آن جوان انصاری، در جنگ بدر به حضور پیامبر (آمد و گفت: ای پیامبر خدا! پاداش کسی که با این قوم بجنگد و کشته شود، چیست؟

فرمود: «بهشت».

گفت: به، به! فاصله میان من و بهشت، همین خرماهایی است که مشغول خوردنشان هستم.

آنها را به دور انداخت و جنگید تا شهید شد.

آری! در آن جا، جنگیدن برای رضای خدا و سعادت اخروی بود؛ [\(1\)](#) اما جاه طلبان و هواپرستان که منافع مادی و دنیوی خویش را با رشد روزافزون اسلام در خطر می دیدند، به هر وسیله، می کوشیدند تا این شریعت آسمانی را از بین ببرند. لذا ابتدا کوشیدند با تطمیع، از دعوت پیامبر (و پیشرفت دین او جلوگیری کنند، سپس به ارباب و تهدید، روی آوردند، تا بلکه بتوانند پیامبر خدا را از تبلیغ رسالت خویش،



1- .. ر. ک: نقش ائمه در احیای دین، ج 1، ص 120 (جزء شانزدهم).

ص: 15

حَجَّه الْوَدَاع

باز بدارند؛ ولی پیامبر اکرم، در مقابل تمام این سختی ها و شداید، ایستادگی کرد و با طاغوت و طاغوتیان، به مبارزه پرداخت و به پیروزی دست یافت.

دنیا خواهان هم که تمام توطئه های خود را نافرجام می دیدند، چاره ای جز سر تسلیم فرود آوردن در مقابل شریعت آسمانی اسلام ندیدند؛ اما پس از تشکیل نظام اسلامی، همواره به دنبال فرصت مناسبی برای انتقام و براندازی بودند؛ ولی پیامبر خدا برای دفع این گونه خطرها، چاره اندیشی کرده بود و با استعانت از حق تعالی و با سرپنجه تدبیر خود، فتنه های دشمنان اسلام را ناکام می گذاشت.

حَجَّه الْوَدَاع در ماه های پایانی سال دهم هجری، به مردم اعلان شد که پیامبر (به حج می رود و آنان نیز باید در این مراسم، شرکت کنند). [\(1\)](#) پیامبر (در روز بیست و چهارم یا بیست و پنجم ذی قعدة، [\(2\)](#) از مدینه، ره سپار مکه شد. جمعیت بسیار انبوهی از مردم، حضرت را در این سفر، همراهی نمودند). [\(3\)](#)

1- .. ر. ک: السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 248؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 23؛ الإرشاد،

ص 8؛ الکامل، ج 2، ص 170.



2- .. علت تردید در تاریخ حرکت، این است که مورّخان می گویند: پنج شب از ماه ذی قعدة، باقی مانده بود که پیامبر (از مدینه خارج شد. حال اگر ماه ذی قعدة در آن سال، 29 روز بوده باشد، روز حرکت، بیست و چهارم ماه بوده است و اگر ماه، سی روز باشد، بیست و پنجم ماه، بوده است.

3- .. تعداد افرادی را که در این سفر، پیامبر (را همراهی می کردند، از هفتاد هزار تا یکصد و چهل هزار نفر گفته اند (ر.ک: الغدير، ج 1، ص 9).

ص: 16

هدف اصلی پیامبر (در این سفر، علنی و عمومی کردن منصب وصایت و خلافت، برای حضرت امیر (بوده است.

با فرا رسیدن ماه محرم، سال یازدهم هجری، آغاز شد. در روزهای پایانی ماه محرم، پیامبر خدا (دستور آماده باش عمومی برای جنگ با سپاه روم را صادر فرمود و فرماندهی این سپاه را به اُسامه بن زید بن حارثه (1) داد. (2)

پیامبر (شخصاً پرچم جنگ را برای اُسامه بست و به او، چنین دستور داد: «به سرزمینی که پدرت در آن کشته شد، برو (3) و به نام خدا و در راه خدا، با آنان بجنگ».

پیامبر خدا، برای حاضر شدن مهاجران و انصار در این سپاه، تأکید فراوانی داشت (4) و حتی کسانی را که از شرکت جستن در سپاه اُسامه، سرپیچی کنند، نفرین فرمود. (5)

بسیاری از مورّخان (6) گفته اند که افرادی همچون ابو بکر، عمر بن خطّاب، عثمان، ابو عبیده بن جراح، سعد بن ابی وقّاص و سعید بن زید و قتاده بن نعمان، در این جمع بوده اند.



کسانی هم در سپاه بودند که به فرمانده شدن اُسامه، خُرده می گرفتند و می گفتند که: چرا پیامبر (نوجوانی آزاد شده را بر بزرگان صحابه، امیری و فرماندهی داده است؟! (7)

1- .. پدر اُسامه، زید بن حارثه، شراحیل کلبی، غلام آزاد شده پیامبر (و مادرش اُمّ ایمن، کنیز آزاد شده و خدمتکار پیامبر) بود (ر. ک: رجال الطوسی، ص 3؛ عبد الله بن سبأ، سید مرتضی عسکری، ج 1، ص 83).

2- .. السیره النبویّه، ابن هشام، ج 4، ص 291؛ تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 509.

3- .. الإرشاد، ص 85.

4- .. تاریخ الطبری، ج 3، ص 54؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 466؛ کحل البصر، شیخ عبّاس قمی، ص 122.

5- .. الطبقات الکبری، ج 2، ص 189190.

6- .. همان، ص 190؛ الجمل، شیخ مفید، ص 97؛ الکامل، ج 2، ص 182؛ إمتاع الأسماع، ج 14، ص 517.

7- .. السیره النبویّه، ابن هشام، ج 4، ص 300؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 54؛ الکامل، ج 2، ص 182. طبری و ابن اثیر، در کتاب تاریخشان بیان نموده اند که برخی از منافقان به فرماندهی اُسامه، خرده گرفتند. این، جای بسی تأمل دارد که این منافقان، چه کسانی بوده اند. در الکامل، این عبارت، این گونه آمده است: «فتکلّم المنافقون فی إمارته؛ منافقان، در باره فرمانده شدن او (اُسامه)، سخن گفتند».



چرا پیامبر (بر حضور صحابه در سپاه، تأکید داشت؟

هنگامی که این سخنان و طعنه ها به گوش پیامبر (رسید، با وجود بیماری، در حالی که از شدت درد، پارچه ای بر سر خود بسته بود، از خانه (1) خارج شد و بر منبر نشست و فرمود:

لَنْ طَعَنْتُمْ عَلَيْهِ فَقَبْلَهُ طَعَنْتُمْ عَلَى أَبِيهِ وَإِنْ كَانَا لَخَلِيقَيْنِ بِالْإِمَارَةِ. (2)

اگر اکنون بر فرماندهی اُسامه خُرده می گیرید، پیش از این نیز بر پدرش خُرده می گرفتید، با این که هر دو، برای فرماندهی، شایستگی داشته اند.

ایشان، چندین بار تأکید فرمود که: «لشکر اُسامه را حرکت دهید». (3)

لشکریان اسلام، با پیامبر خدا (وداع نمودند و در یک فرسخی مدینه، در جُرف، اردو زدند.

1- .. السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 300.

2- .. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج 1، ص 509.

3- .. البدء و التاریخ، ج 5، ص 59.

ص: 18

رفتن پیامبر (به قبرستان بقیع

چرا پیامبر (بر حضور صحابه در سپاه، تأکید داشت؟



تأکید پیامبر (بر تشکیل سپاه و حضور تمامی مهاجران و انصار، جز امیر مؤمنان)، معلولِ علی بوده است:

الف) دور کردن عاملان توطئه از مدینه

ب) فراهم سازی زمینه حکومت امام علی (

ج) آزمایش نمودن صحابه در اطاعت کردن یا سرپیچی از دستور پیامبر)

د) نشان دادن این که معیارهای خلافت و حکومت، شایستگی و لیاقت است، نه سن. [\(1\)](#)

رفتن پیامبر (به قبرستان بقیع

بعد از آن که پیامبر خدا، لشکر اُسامه را روانه ساخت و تأکید بسیاری در همراهی کردن مهاجران و انصار با این لشکر داشت، بیماری ایشان، شدّت یافت. ایشان، در آن حالت فرمود: «من مأمور شده ام تا برای اهل بقیع، استغفار کنم». [\(2\)](#)

پس با کمک حضرت امیر (به قبرستان بقیع آمد [\(3\)](#) و خطاب به ساکنان آن فرمود:

1- .. پیامبر (با منصوب کردن اُسامه جوان به فرماندهی سپاهی که بزرگان و ریش سفیدان صحابه در آن بودند، تدبیری کرده بود تا بعد از ایشان، به وصایت و خلافت علی (خُرده نگیرند و نگویند که علی، جوان است. اما متأسّفانه، این حادثه، اتّفاق افتاد و همان طور که



در زمان حیات پیامبر (به فرماندهی اُسامهٔ جوان، ایراد گرفتند، بعد از وفات پیامبر) نیز برخی به علی (ایراد گرفتند و می گفتند که برای به خلافت رسیدن، جوان است.

2- .. تاریخ الطبری، ج 2، ص 57؛ الکامل، ج 2، ص 183.

3- .. الإرشاد، ص 85؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 466؛ کحل البصر، ص 122.

ص: 19

دو بار عرضه شدن قرآن توسط جبرئیل

درخواست عایشه از دیگر زنان پیامبر (برای پرستاری از ایشان

اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ الْمَقَابِرِ!... أَقْبَلْتُ الْفِتْنَ کَقَطْعِ اللَّیْلِ الْمُظْلَمِ یَتَّبِعْ آخِرُهَا أَوَّلُهَا، الْآخِرُ شَرٌّ مِنْ الْأَوَّلِ. (1)

سلام بر شما، ای اهل قبور!... فتنه ها، همانند پاره های شب تار، روی آورده است. یکی، از دیگری، پیروی می کند و دومی، بدتر از اوّلی است.

دو بار عرضه شدن قرآن توسط جبرئیل

پیامبر (بعد از استغفار طولانی برای اهل بقیع، رو به علی (کرد و فرمود: «جبرئیل، هر سال یک بار قرآن را بر من، عرضه می کرد؛ اَمّا امسال، دو بار قرآن را بر من، عرضه کرده است و این، نشانه فرا رسیدن زمان وفات من است».) (2)

درخواست عایشه از دیگر زنان پیامبر (برای پرستاری از ایشان



پس از بازگشتن از بقیع، بیماری پیامبر (شدّت بیشتری یافت. پیامبر خدا در خانه امّ سلمه) بود که عایشه، به آن جا آمد و از امّ سلمه، تقاضا کرد تا پیامبر (را برای پرستاری به خانه خویش، انتقال دهد. [\(3\)](#) پیامبر (که از شدّت درد، توان راه رفتن نداشت، به کمک علی (و فضل بن عباس، به خانه عایشه رفت. [\(4\)](#))

-
- 1- .. السیره النبویّه، ابن هشام، ج 4، ص 292؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 57؛ الکامل، ج 2، ص 183؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 61.
 - 2- .. الإرشاد، ص 85؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 62؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 466؛ کحل البصر، ص 122.
 - 3- .. الإرشاد، ص 86.
 - 4- .. تاریخ الطبری، ج 3، ص 58.
- ص: 20

وصیتی که هرگز، نوشته نشد

به راستی چه عاملی باعث شد که عایشه، پیامبر (را از خانه امّ سلمه به خانه خود، انتقال دهد؟ آیا امّ سلمه که پیامبر (در باره او فرموده بود: «تو از خوبان و نیکان هستی»، [\(1\)](#) توانایی مراقبت و پرستاری از حضرت را نداشت؟! و آیا دلسوزی و محبّت امّ سلمه به پیامبر (، از عایشه، کمتر بود؟! یا شاید او می خواسته که در روزهای پایانی عمر پیامبر (از نزدیک، اوضاع و احوال ایشان را تحت کنترل داشته باشد؟ یا این که نقشه به قدرت رساندن پدرش



را در سر می پرورانده است؟! (2) به راستی، چرا پیامبر (در باره عایشه و حفصه فرمود: «إِنَّكَ صَاحِبُ يَوْسُفَ»، (3) یعنی: «شما، همانند زنان اطراف یوسف (هستید) که باعث به زندان افتادن او شدند»؟

وصیتی که هرگز، نوشته نشد

پیامبر (در روزهای پایانی عمر مبارک خود فرمود:

إِيتُونِي بِدَوَاهٍ وَكِتَفٍ لَأَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا. (4)

برایم دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن، هرگز گم راه نشوید.

1- .. بسیاری از علمای دو مکتب (اهل بیت) و خلفا، در مورد شأن نزول آیه تطهیر: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (سوره احزاب، آیه 33)، آورده اند که این آیه، در خانه ام سلمه، نازل شده و پیامبر (حضرت زهرا) و حضرت امیر و امام حسن و امام حسین (را صدا زد و آنان را در زیر عبایی که بر دوش داشت، برد و فرمود: «بار خدایا! اینها اهل بیت من هستند». ام سلمه) می گوید: من گفتم: ای پیامبر خدا! آیا من هم از اهل بیت هستم؟ ایشان فرمود: «نه؛ اما تو از نیکان هستی» (ر.ک: حدیث کسا، سید مرتضی عسکری؛ المیزان، ج 16، ص 317؛ مجمع البیان، ج 8، ص 357).

2- .. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 197. برای اطلاع بیشتر، به کتاب سقیفه ی استاد علامه عسکری (ص 24 25) مراجعه نمایید.

3- .. تاریخ الطبری، ج 3، ص 64.



4- .. همان، ص 61؛ الإرشاد، ص 87؛ البدء و التاريخ، ج 5، ص 59.

ص: 21

تأملی در سخن عمر

زمانی که حضرت، این جمله را فرمود، عده ای برخاستند تا دوات و کاغذ بیاورند؛ اما عمر گفت: درد بر پیامبر (غلبه کرده و هذیان می گوید! کتاب خدا، برای ما کافی است. (1))

برخی از زنان پیامبر (با شنیدن این سخن، زبان به اعتراض گشودند. جماعت حاضر در خانه پیامبر)، شروع به داد و فریاد کردند و با هم به نزاع پرداختند. پیامبر خدا فرمود: «برخیزید! در حضور پیامبر، نزاع و جدال، شایسته نیست».

تأملی در سخن عمر

در این جا سؤالی مطرح است که قبل از آن، لازم است مقدمه ای را

بیان نماییم:

هنگامی که ابو بکر در بیماری وفات بود، عثمان را خواست و به او گفت: بنویس. «این، وصیتی است که ابو بکر بن ابی قُحافه، به مسلمانان می کند».

بعد از گفتن این جمله، ابو بکر، بیهوش شد. در بین بیهوشی ابو بکر، عثمان، در ادامه کلام ابو بکر نوشت: «همانا من، عمر بن خطاب را جانشین و خلیفه خود بر شما قرار دادم».

هنگامی که ابو بکر به هوش آمد، گفت: آنچه را نوشته ای، بر



من بخوان.

عثمان هم جملاتی را که نوشته بود، خواند. ابو بکر گفت:

«الله اکبر! ترسیدی که اگر من در این بیهوشی از دنیا بروم، میان مردم،

اختلاف بیفتد؟

.

1- .. الطبقات الکبری، ج 2، ص 242؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 61؛ الإرشاد، ص 87؛ البدء و التاريخ، ج 5، ص 59؛ کحل البصر، ص 128.

ص: 22

نشسته نماز خواندن پیامبر)

عثمان گفت: آری. (1)

حال، سؤال این است که: چرا عمر، نوشته و سخن پیامبر خدا را در آن هنگام، قبول نداشت؛ اما سخنان ابو بکر را در آن حالت که بیهوش شده بود و بخشی از آن را نوشته بود، پذیرفت و بعد از او بر مسند خلافت، تکیه زد؟!

نشسته نماز خواندن پیامبر)



روز دوشنبه، به هنگام نماز صبح، بلال، طبق عادت، اذان گفت و به در خانه پیامبر (آمد و گفت: «الصلاه! الصلاه! رَحِمَکُمُ اللّٰهُ».)⁽²⁾

پیامبر خدا (که از شدت درد، توانایی راه رفتن نداشت و گاهی

از حال می رفت، به بلال فرمود: «کسی را بگویند تا با مردم،

نماز بخواند».)⁽³⁾

این که پیامبر (کسی را برای امامت نماز، معین نکرد، به دو دلیل بود: اول، این که سر مبارک حضرت بر بالین علی (بود)⁽⁴⁾ و او در آن حالت، نمی توانست برای امامت، در مسجد حاضر شود. دلیل دوم نیز این بود که گروه مهاجر و انصار، همگی می باید در سپاه اُسامه، حضور می یافتند. لذا حضرت، کسی را معین نکرد و فقط فرمود: «کسی را بگویند تا با مردم، نماز بخواند».

1- .. تاریخ الطبری، ج 3، ص 253؛ القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 376.

2- .. الإرشاد، ص 86.

3- .. السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 302؛ الإرشاد، ص 86.

4- .. گر چه برخی مورخان، از عایشه روایت کرده اند که پیامبر (در دامن او از دنیا رفته است؛ اما این مطلب با بسیاری از متون تواریخ و سیره های دو مکتب، سازگاری ندارد (برای اطلاع بیشتر، ر. ک: الطبقات الکبری، ج 2، ص 263؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج 3، ص 138؛ کنز العمال، ج 6، ص 600؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 485).



عَلَّتْ نَشِستَه خواندن نماز

این سخن پیامبر (، از خانه عایشه، بدین صورت خارج شد که پیامبر (فرموده: «به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد»! (1)

حفصه هم گفت که پیامبر (فرموده: «به عمر، امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد»! (2)

وقتی پیامبر (صدای آن دو زن را شنید که چگونه برای به امامت رساندن پدرانیشان برای نماز، تلاش می کنند، دانست که آن دو نفر

(ابو بکر و عمر) در مدینه هستند، حال آن که ایشان، دستور داده بود که تمام مهاجران و انصار، با سپاه اُسامه به طرف مرز روم بروند و حتّی پیامبر (کسانی را که از این کار، سرپیچی کنند، نفرین کرده بود.

به همین جهت، پیامبر (برای دفع فتنه ها، تصمیم گرفت تا هر طور شده، به مسجد برود و چون توانایی راه رفتن نداشت، علی (و فضل بن عبّاس، زیر بغل های پیامبر خدا را گرفتند و ایشان را به مسجد بردند. بیماری پیامبر (به حدّی شدید بود که پاهای مبارکش بر روی زمین، کشیده می شد. (3)

ابو بکر، در مسجد، به امامت ایستاده بود که حضرت، وارد مسجد شد. پس با دستان مبارک خود به ابو بکر اشاره کرد که از محراب، کنار برود. آن گاه، ایشان، خود به محراب رفت و از ابتدا، نماز را به صورت نشسته با مردم، اقامه نمود.



1- .. تاریخ الطبری، ج 3، ص 64؛ الکامل، ج 2، ص 186؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 60.

2- .. الإرشاد، ص 86.

3- .. تاریخ الطبری، ج 3، ص 64؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 57.

ص: 24

علت نشسته خواندن نماز

طبیعی است کسی که توانایی راه رفتن ندارد و با کمک دو نفر دیگر به مسجد آمده و از شدت درد، پاهایش بر روی زمین کشیده می شود، قدرت ایستادن در محراب عبادت را هم ندارد تا بتواند ایستاده، با مردم، نماز بخواند. از جهتی، ضرورت «دفع فتنه های فتنه گران»، اقتضا می کرد تا حضرت، شخصاً در مسجد حضور یابد و به مسلمانانی که در مسجد حاضر بودند، بفهماند که ابو بکر، به امر ایشان به نماز نایستاده است. در ضمن، آیا کسی که مورد نفرین پیامبر (واقع شده) چرا که ایشان، کسانی را که از همراهی با لشکر اُسامه، سرپیچی کنند، لعنت کرد و ابو بکر و عمر، از جمله این افراد بودند)، شایستگی امامت جماعت را دارد، تا چه رسد به زعامت و خلافت بر جامعه اسلامی؟!

پس با توجه به ضرورت های آن روز، حضرت رسول (مجبور

شد تا برای دفع فتنه ها، به مسجد بیاید و نماز را نشسته بخواند و

این (نشسته نماز خواندن پیامبر (، یکی از ویژگی های مختصّ



پیامبر خدا) در تاریخ زندگانی ایشان بوده است.

پاره ای از علمای دو مکتب اهل بیت) و مکتب خلفا، در کتب خود، در شرح خصائص و ویژگی های پیامبر(، به این موضوع پرداخته اند. برای مثال، علامه حلی(، در کتاب تذکره الفقهاء، در باب نکاح، فصلی با عنوان «خصائص النبی») آورده و در آن، این حدیث را از پیامبر(نقل کرده که فرموده است:

ص: 25

پیامبر(علی(را می طلبد

ثَلَاثُ كُتُبٍ عَلَيَّ وَلَمْ يُكْتَبْ عَلَيْكَ السَّوَاكُ وَالْوِثْرُ وَالْأُضْحِيَّةُ. [\(1\)](#)

سه چیز، بر من، واجب شده، ولی بر شما واجب نیست: مسواک زدن، نماز شب خواندن، و در هر سال قربانی نمودن.

البته ویژگی هایی که مخصوص پیامبر(بوده، بیش از آنی است که در کتب حدیثی و فقهی و سیره دو مکتب، آمده است. [\(2\)](#)

باری! هنگامی که پیامبر(پس از نماز به خانه باز گشت، آن دو نفر(ابو بکر و عمر) و گروهی را که در مسجد حاضر بودند، خواست و فرمود: «آیا من به شما امر نکردم که لشکر اُسامه را همراهی کنید؟».

عرض کردند: چرا، ای پیامبر خدا!



فرمود: «پس چرا از دستورهایم سرپیچی کردید؟».

ابو بکر گفت: من از مدینه خارج شدم؛ ولی برگشتم تا با شما، تجدید دیدار کنم.

عمر نیز گفت: ای پیامبر خدا! من از مدینه خارج نشدم؛ چون دوست نداشتم حال شما را از دیگران پرسم.

پس حضرت، سه بار فرمود:

نفذوا جیش أسامه.

لشکر أسامه را روانه سازید.

و سپس، از حال رفت. (3)

.

1- .. تذکره الفقهاء، ج 2، ص 565569 (کتاب النکاح، باب «خصائص النبی»).

2- .. جلال الدین سیوطی، کتابی به نام خصائص الکبری نوشته و در آن، به ویژگی های پیامبر (پرداخته است. نیز، ر. ک: بحار الأنوار، ج 16، ص 299401) باب «فضائله و خصائصه».

3- .. الإرشاد، ص 86 87؛ أعلام الوری، ص 135.



عمر، وفات پیامبر (را انکار می کند

پیامبر (علی) را می طلبد

در لحظات پایانی عمر پیامبر (، ایشان به زنانی که در اطرافش

بودند، فرمود:

أدعوا لی أخی و صاحبی.

دوست و برادرم را برایم صدا بزنید.

عایشه گفت: ابو بکر را برای او بخوانید.

هنگامی که ابو بکر، وارد شد، پیامبر (نگاهی به او کرد و از او، روی گرداند و برای مرتبه

دوم فرمود: «برادرم را صدا بزنید».

حفصه گفت: عمر را برایش بخوانید.

زمانی که عمر، وارد اتاق شد، حضرت، تا نگاهی به او افتاد، روی گرداند و فرمود: «برادرم

را صدا بزنید».

امّ سلمه گفت: علی را برای پیامبر (، صدا بزنید که او، کسی جز علی را قصد نکرده است.

علی (را صدا زدند. علی (وارد اتاق شد و سر مبارک پیامبر (را به بالین گرفت و با هم به

نجوا پرداختند تا این که روح مطهر و منور پیامبر خدا (به رفیق اعلی، [\(1\)](#) عروج کرد. [\(2\)](#)

زمان و روز وفات پیامبر (



در بین علمای دو مکتب (اهل بیت) و خلفا) در باره روز وفات پیامبر (اختلافی نیست. همگی بالاتفاق می گویند: روز دوشنبه، نزدیک ظهر، حضرت، وفات نمود. (3)

1- .. السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 305؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 62.

2- .. الإرشاد، ص 88.

3- .. السیره النبویه، ج 4، ص 302؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 65؛ الإرشاد، ص 90؛ الکامل، ج 2، ص 187.

ص: 27

اما در تاریخ وفات ایشان، اختلاف است. علمای مکتب اهل بیت (، وفات ایشان را در روز دوشنبه، بیست و هشتم ماه صفر می دانند و علمای مکتب خلفا، وفات ایشان را در روز دوشنبه، دوازدهم ربیع اول و گروهی نیز دوم ربیع اول می دانند.

عمر، وفات پیامبر (را انکار می کند

زمانی که پیامبر (وفات نمود، عمر ایستاد و گفت: گروهی از منافقان، گمان می کنند که پیامبر (وفات کرده است؛ اما او از دنیا نرفته است؛ بلکه به ملاقات پروردگارش رفته است، چنان که موسی بن عمران، چهل شب از قومش دور بود و قومش می پنداشتند که موسی (از دنیا رفته، تا این که به سوی قومش، باز گشت.



او همچنین ادامه داد: کسی که گمان می کند پیامبر خدا از دنیا رفته، بداند که او باز می گردد و دست و پاهای او را قطع خواهد کرد!⁽¹⁾

ابو بکر که بعد از نماز صبح (همان نمازی که پیامبر (آن را به صورت نشسته، اقامه کرد)، به منزلش در سُنح رفته بود، به مدینه آمد. در حالی که عمر، مشغول سخنرانی برای مردم بود و پیوسته، وفات پیامبر (را انکار می نمود، ابو بکر، وارد اتاق پیامبر خدا شد و پارچه را از روی صورت ایشان، کنار زد و گفت: پدر و مادرم، فدای تو! مرگی را که خداوند بر تو واجب کرده بود، چشیدی.⁽²⁾

1- .. السیره النبویّه، ابن هشام، ج 4، ص 305؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 67؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، ج 1، ص 511؛ الکامل، ج 2، ص 187؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 62.

2- .. السیره النبویّه، ابن هشام، ج 4، ص 305؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 67؛ تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 511؛ الکامل، ج 2، ص 187.

ص: 28

پرسشی در باره سخن عمر

توجیه غلط



سپس از خانه پیامبر(خارج شد و در حالی که عمر، هنوز مشغول صحبت برای مردم بود، ابو بکر گفت: ای عمر! مهلت بده و ساکت باش.

سپس، رو به جمعیت حاضر کرد و گفت: ای مردم! کسی که محمد را عبادت می کرده، همانا محمد، از دنیا رفته است و هر کسی که خدا را عبادت می کرده، همانا خداوند، زنده است.

او سپس این آیه را تلاوت کرد: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ).⁽¹⁾

عمر، پس از شنیدن این آیه، گفت: به خدا سوگند، هنگامی که شنیدم ابو بکر، این آیه را تلاوت می کند، وحشت زده شدم و پاهایم، توان ایستادن نداشتند، به طوری که به زمین افتادم و دانستم که پیامبر(از دنیا رفته است).⁽²⁾

پرسشی در باره سخن عمر

چه عاملی باعث شد تا عمر، وفات پیامبر(را انکار کند؟ آیا در حقیقت، نمی دانست که پیامبر خدا از دنیا رفته است و یا از شدت علاقه به پیامبر(نمی توانست وفات حضرت را باور کند؟! و یا به گفته برخی از مورخان، در آن روز، عمر، دیوانه شده بود؟! .



2- .. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 267؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 306؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 67؛ الکامل، ج 2، ص 187.

ص: 29

رها کردن پیکر پیامبر)

توجیه غلط

برخی از مورّخان، در صدد توجیه کار عمر، بر آمده اند و این

طور آورده اند:

وقتی عمر متوجّه شد که پیامبر (از دنیا رفته، ترسید که بر سر امامت، شورش بر پا شود و انصار یا دیگران، حکومت را در دست بگیرند. لذا به شک و تردید انداختن مردم، برای حفظ اسلام و دین بوده است. [\(1\)](#)

حال اگر بخواهیم به این سخن که از ابن ابی الحدید است، اعتنا کنیم، باز جای دو سؤال، باقی می ماند. اوّلین سؤال، این است: آن دیگرانی که عمر از آنها می ترسیده، چه کسانی بودند؟

در آن روز، سه نفر برای خلافت، مطرح بودند:

اوّل، علی (که بنی هاشم، طرفدار او بودند و ابو سفیان، برای خلافت، از او نام می برد و زبیر، به نفع او فعالیت می کرد.



همچنین خالد بن سعید اُموی، براء بن عازب انصاری، سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، مقداد و برخی دیگر از اصحاب بزرگ پیامبر(، همه از علی(حمایت می کردند.

دوم، سعد بن عبادۀ انصاری که نامزد طایفه خزرج از انصار بود.

سوم، ابو بکر، که عمر و ابو عبیدہ و مُغیرہ بن شُعْبہ و عبد الرحمان بن عوف، پشتیبان او بودند و از وی، حمایت می کردند.(2)

.

1- .. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 42-143؛ عبد الله بن سبأ، ج 1، ص 102؛ نقش ائمه در احیای دین، ج 1، ص 204.

2- .. عبد الله بن سبأ، ج 1، ص 103.

ص: 30

دومین سؤال، این که: چرا وقتی ابو بکر، سر رسید و خبر درگذشت پیامبر(را تأیید کرد و آیه (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...) را تلاوت کرد، عمر، ساکت شد و درگذشت پیامبر(را باور کرد؟ آیا تمام دلهره و اضطراب عمر، با آمدن ابو بکر، برطرف شد و خوفی که از دیگران داشت، یکباره از بین رفت؟!

رها کردن پیکر پیامبر(

زمانی که به ابو بکر و عمر، در باره اجتماع انصار در سقیفه، خبر رسید، عمر به ابو بکر گفت: بیا به نزد برادران انصاریمان برویم تا ببینیم که



چه می کنند. (1)

آن گاه، ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن جراح، به سوی سقیفه شتافتند. (2)

شگفتا از کسی که مرگ پیامبر (را انکار می کرد و به گفته طبری، «آن قدر مرگ پیامبر) برایش سنگین بود که زانوهایش، سست شد و به زمین افتاد»، (3) پیکر بی جان پیامبر (را در میان خانواده اش رها کرد و با دوستانش به سمت سقیفه رفتند!

البته این، اولین باری نبود که مردم، پیامبر (را رها می کردند؛ بلکه در زمان حیات پیامبر خدا نیز حضرت را که مشغول خواندن خطبه های نماز جمعه بود، رها کردند و به سوی کاروان تجاری ای که همان ساعت وارد شهر شده بود، شتافتند و فقط دوازده مرد و هفت زن، باقی ماندند. (4) خداوند نیز در سوره جمعه، به همین مطلب، اشاره فرموده است که: (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا). (5)

1- .. السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 307.

2- .. تاریخ الطبری، ج 3، ص 67؛ الکامل، ج 2، ص 189؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 65.

3- .. تاریخ الطبری، ج 3، ص 67.

4- .. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 401 و 402.

5- .. سوره جمعه، آیه 11.



تجهیز و تغسیل بدن پیامبر خدا)

آیا گروهی که برای تعیین خلیفه، در سقیفه تشکیل جلسه دادند، اعلان عمومی و معرفی علی (به وصایت و خلافت، در روز غدیر خم را فراموش کرده بودند؟!)

زبیر بن بکّار که از کهن ترین مورّخان است، در کتاب خویش می نویسد:

عموم مهاجران و انصار، شک نداشتند که صاحب امر [حکومت] و وصیّ پیامبر خدا بعد از آن حضرت، کسی جز علی نیست. (1)

چگونه این افراد، وصایت علی (را فراموش کردند و به دنبال تعیین خلیفه بودند؟!)

تجهیز و تغسیل بدن پیامبر خدا)

بدن پیامبر خدا (را علی (غسل داد و کسانی که در این مراسم، حضور داشتند، عبارت بودند از: عبّاس بن عبد المطلب، فضل بن عبّاس، قُثم بن عبّاس، السّامه بن زید و شقران، آزاد شده پیامبر).

پاره ای از مورّخان، اوس بن خولی انصاری را نیز بدین

جمع، افزوده اند. (2)



2- .. السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 312 و 313؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 76؛ تاریخ الیعقوبی، ج 1، ص 510؛ الإرشاد، ص 89؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 68؛ الکامل، ج 2، ص 195؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 516.

ص: 32

در سقیفه، چه گذشت؟

سخن آخر

پیامبر (را در سه جامه (پارچه)، کفن نمودند و چون از تجهیز پیامبر خدا فارغ شدند، علی (بر جنازه پیامبر)، به تنهایی نماز خواند، در حالی که گروهی از مسلمانان در مسجد، غرق در گفتگو در این باره بودند که: چه کسی در نماز خواندن بر پیکر پیامبر (، امامت کند؟ و بدن او را در کجا دفن کنند؟

علی (به سوی آنان رفت و فرمود: «پیامبر خدا)، چه در حیات و چه پس از وفات، امام ماست»⁽¹⁾.

این سخن، کاشف از این بود که کسی نمی تواند برای نماز گزاردن بر پیکر پیامبر (امامت کند⁽²⁾ به همین جهت، افراد، گروه گروه می آمدند و بر جنازه پیامبر (نماز می خواندند و می رفتند⁽³⁾.

ابو طلحه بن سهل انصاری، در همان مکانی که پیامبر (وفات نموده بود، قبری حفر کرد، و در آن زمان، جز او و ابو عبیده بن جراح، در مدینه، گور کنی نبود⁽⁴⁾.



از آن جا که نماز گزاردن بر جنازه پیامبر (طولانی شد (ظهر روز دوشنبه تا شامگاه روز سه شنبه)، پیکر مطهر ایشان را روز چهارشنبه دفن نمودند. در هنگام دفن پیامبر (جز اهل بیت پیامبر) و عده ای از یاران باوفای او، کس دیگری حضور نداشت.

1- .. الإرشاد، ص 89.

2- .. استاد علامه عسکری، معتقد بودند که نماز خواندن بر جنازه پیامبر (بر همه مسلمانان حاضر در مدینه، واجب عینی بود؛ یعنی بر یکایک مسلمانان، واجب بود. لذا ابتدا مردان و سپس، زنان و کودکان، آمدند و بر پیکر ایشان، نماز خواندند.

3- .. السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 314؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 77؛ تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 511، الإرشاد، ص 89؛ الکامل، ج 2، ص 195؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 68.

4- .. السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 313؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 77؛ تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 511.

ص: 33

عایشه می گوید: ما از زمان دفن پیامبر (مطلع نشدیم تا این که صدای بیل و کلنگ را در شب چهارشنبه شنیدیم. در آن زمان، دانستیم که پیامبر (را دفن نموده اند).⁽¹⁾

باید گفت: کسانی که ادّعی محبّت نسبت به پیامبر (را داشتند، چنان که به قول برخی مورّخان، نمی توانستند وفات پیامبر (را باور کنند، چه شد که در تجهیز پیامبر (تغسیل، تکفین، نماز گزاردن و دفن) هم حضور نداشتند؟!)



در سقیفه، چه گذشت؟ (2)

سخن آخر

این گونه ماجراها و توطئه افکنی ها تا هنگام وفات پیامبر (ادامه داشت و با وفات ایشان، شدّت بیشتری گرفت، تا آن جا که نخبگان و سرکردگان، با شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، باعث تحریف احادیث و محو آثار پیامبر خدا) شدند و با گذشت زمان، طرح جدیدی به مرحله اجرا در آمد که جعل احادیث دروغین و ساختگی در مذمت آل رسول (و به ویژه امیر مؤمنان) و در مدح خلفا بوده است، به طوری که این روایات ساختگی، به کتب تاریخی نیز راه یافتند و تفکیک و تمیز بین مطالب صحیح، برای هر کسی ممکن نیست.

- 1- .. السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 314؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 77.
- 2- .. برای پرهیز از طولانی شدن مقدمه، «ماجرای سقیفه» را بررسی نمی کنیم و مشتاقان این بحث را به کتاب ارزشمند سقیفه، از دیگر تألیفات علامه محقق، سید مرتضی عسکری (، ارجاع می دهیم.

ص: 34

داستان یاد شده (نماز گزاردن ابو بکر به جای پیامبر (، نمونه ای از این قبیل حوادث است که علامه بزرگوار سید مرتضی عسکری (در باره آن به بحث و تحقیق پرداخته و در کتابچه ای با نام صلاه اُبی بکر، انتشار یافته است؛ اما از آن جا که این کتاب گران قدر، به زبان



عربی بود و استفاده از آن برای دانش دوستان، میسر نبود، انگیزه ای برای ترجمه آن شد تا مورد استفاده همگان، قرار گیرد.

در چاپ دوم این کتاب، فرصت مناسبی پیش آمد تا مورد بازبینی و بازرسی دوباره قرار گیرد و با تدوینی تازه (شماره گذاری احادیث و اضافاتی در ترجمه و نقد و بررسی احادیث)، به دوستان دانش، تقدیم نمایم.

در نوبت اخیر نیز به همت مؤسسه علمی فرهنگی علامه عسکری، این کتاب ارجمند، بازبینی و ویرایش گردیده است و اینک در دسترس دانش پژوهان گرامی، قرار می گیرد.

در پایان، لازم می دانم از محضر استاد بزرگوار، محقق ارجمند، حضرت حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمدعلی جاودان

دام عزه که از آغاز تا انجام این اثر، شاگرد کوچکشان را راه نمایی نمودند، تشکر و قدردانی نمایم.

و آخر دعونا أن الحمد لله رب العالمین

ربیع المولود 1424

قم المقدسه

محمد باقر ادیبی لاریجانی



مقدمه استاد محمدعلی جاودان

مقدمه استاد محمدعلی جاودانالحمد لله رب العالمین. کما هو أهله والصلاه والسلام علی

خیر خلقه محمد و آله.

تاریخ اسلام، آن چنان با دروغ و تحریف، آغشته شده است که به دست آوردن حقیقت از میان اسناد و مدارک موجود، کاری بسیار دشوار و دور از دسترس می نماید.

محقق تاریخ اسلام، باید حقیقت تاریخی را از دل چندین و چند و بلکه ده ها و صدها دروغ و جعل و تحریف، بیرون بکشد. روشن است که این کار، حوصله بسیار می خواهد و با عجله های مرسوم زمان ما، به هیچ وجه سازگار نیست؛ اما صبر و حوصله هم به تنهایی کافی نیست و علاوه بر آن، اهلیت علمی لازم است، که بدون سال ها تحصیل جدی و درک محضر اساتید خبیر، امکان ندارد.

برای مثال، کسی که بعد از تحصیل مقدمات، حدّ اقل ده، پانزده سال درس فقه خوانده و قدرت اجتهاد و توانایی حلّ مسائل و مشکلات فقهی را به دست آورده باشد، می تواند به تحقیق در تاریخ اسلام پردازد. البته این سالیان تحصیل، تنها مقدمه است و بعد از این، باید با ممارست و مطالعه پیگیر در متون تاریخی، به کشف قواعد تحقیق و تحلیل تاریخ که بعضاً با قواعد حلّ مسائل فقهی بی شباهت نیست، پردازد. درک محضر استاد صاحب نظر در هر رشته، برای آشنایی با قواعد آن، کمک کار بسیار خوبی است و راه را نزدیک و نزدیک تر می کند.



ص: 36

بعد از طیّ این مراحل است که شخص، می تواند به تحقیق در تاریخ اسلام و حلّ مسائل و مشکلات آن پردازد. مشکل دستیابی به حقایق تاریخی، صرف نظر از دشواری هر تحقیق و پژوهش علمی، معلول موانعی است که به عمد، بر سر این راه، پدید آورده اند.

البته در تاریخ، همیشه دستیابی به حقایق، مشکلات خاصّ خود

را دارد و از جمله، اختلاف افق فرهنگ دو دوره، یعنی دوره ای که محقّق در آن زندگی می کند و دوره ای که به تحقیق در باره آن، مشغول است

و از جمله، از دست رفتن بعضی از منابع اصیل؛ اما اگر موانعی به

طور عمد بر سر راه پدید بیاید و برای نمونه، دهان شاهدان، بسته و قلمشان، شکسته شود یا دروغ و جعل، به طور عموم با به کار گرفتن قدرت و بودجه های کلان، نشر یابد، مشکلات، چندین و چند برابر خواهند شد. اینها چیزهایی است که در تاریخ اسلام، متأسّفانه، اتّفاق افتاده است.

در عصر بنی امیّه، این دولت جبار و کافرکیش، برای خاموش ساختن گل بانگ محمّدی، به طور وسیع، به جعل و تحریف اسلام و تاریخ آن، دست یازید.

ص: 37



زُبیر بن بکّار، مورّخ بسیار کهن، در کتاب خویش، الموفقیّات، (1) از مُطرف فرزند مغیره بن شُعْبه، چنین نقل می کند: من همراه پدرم مغیره، به شام سفر کرده و بر معاویه، وارد شده بودیم. پدرم، هر روز به نزد معاویه می رفت و مدّتی را با او سخن می گفت. هنگامی که به خانه باز می گشت، با شگفتی فراوان، از معاویه و فراست و کیاست او، سخن می گفت و از آنچه از وی دیده بود، با تعجّب، یاد می نمود. امّا شبی پس از این که از نزد معاویه به خانه باز گشت، از غذا خوردن، امتناع ورزید. من او را سخت ناراحت دیدم. ساعتی درنگ کردم؛ زیرا می پنداشتم که ناراحتی پدرم، به خاطر سرنوشتی است که برای ما پیش آمده است. وقتی از او سؤال کردم که چرا این قدر ناراحت است، گفت: فرزندم! من از نزد خبیث ترین و کافرترین مردم، باز گشته ام!

گفتم: هان! برای چه؟

گفت: مجلس معاویه، خالی از اغیار بود. من بدو اظهار داشتم: ای

امیر المؤمنین! تو به آرزوها و آمالت رسیده ای. حال اگر با این کهولت سن، به عدل و داد، دست یازی و با خویشاوندانت (بنی هاشم)، مهربانی پیشه کنی و صلّه رحم نمایی، نام نیکی از خود به یادگارخواهی گذاشت. به خدا سوگند، امروز، اینان، هیچ چیزی که ترس و هراس تو را برانگیزد، ندارند (یعنی بنی هاشم، توانایی به دست آوردن قدرت را از دست داده اند).

1- .. الأخبار الموفقیّات، ص 576 و 577؛ مروج الذهب، ج 3، ص 454؛ شرح نهج البلاغه،

ابن ابی الحدید، ج 2، ص 176 و ج 5، ص 129.



معاویه، پاسخ داد: هرگز! هرگز! آنچه می گویی، امکان ندارد. ابو بکر، به حکومت رسید و عدالت ورزید و آن همه زحمت ها را تحمل کرد! به خدا سوگند، وقتی مُرد، نامش نیز به همراهش مُرد، مگر آن که گوینده ای، روزی بگوید: «ابو بکر».

آن گاه، عمر به حکومت رسید. کوشش ها کرد و در طول ده سال، رنج ها کشید. چند روزی بیش از مرگش نگذشت که هیچ چیز از او باقی نماند، جز این که گاه و بی گاه، گوینده ای بگوید: «عمر».

سپس برادر ما، عثمان، به خلافت رسید. مردی از نظر نسب، همچون او، وجود نداشت و کرد، آنچه کرد و با او رفتار کردند، آنچه کردند؛ اما تا کشته شد به خدا سوگند، نامش نیز مُرد و اعمال و رفتارش نیز فراموش گشت؛ اما نام این مرد هاشمی (یعنی پیامبر) را هر روز، پنج بار، در سراسر جهان اسلام، بر سر مأذنه ها، فریاد می دارند و به بزرگی از او یاد می کنند که: «أشهد أن محمداً رسول الله!». تو فکر می کنی چه عملی در این شرایط، ماندگار است و چه نام نیکی، پایدار؟ ای بی مادر! نه! به خدا سوگند، آرام نخواهم نشست، تا این که این نام را دفن کنم!

در واقع، سینه معاویه که برادر، جد، دایی و کسانی دیگر از خویشانش، در جنگ بدر کشته شده بودند، از شهرت یافتن نام پیامبر، چون کانونی از آتش کینه، شعله ور بود؛ کینه ای که هرگز نمی توانست آن را فراموش کند، گر چه جنگ بدر را خود، ایجاد کرده بودند. او می خواست این نام و نشان را نابود سازد و برای رسیدن به این مقصود، دو برنامه داشت: برنامه اوّل معاویه، در این خلاصه می گشت که: نباید حتی یک تن از بنی هاشم، زنده بماند.



ص: 39

برنامه دوم معاویه، این بود که نام اینان را به فراموشی بسپارد و به خاطر رسیدن بدین مقصود بود که دستگاه عظیم حدیث سازی و جعل سیره و تاریخ را برای بدنام ساختن آن پاکان، و در مقابل، رفع نقایص

و عیوب از قریش، به طور عموم و بخصوص از خاندان بنی امیه،

بر پا کرد.

دلیل ما بر این دو ادعا، اسناد معتبر تاریخی است:

1. این که گفتیم معاویه می خواست که از بنی هاشم، حتی یک تن نماند، دلایل روشن تاریخی دارد: ابو مخنف، مورخ بزرگ کوفی، از ابو الأعز تیمی نقل می کند که: در دوران جنگ صفین، روزی عباس بن ربیعہ⁽¹⁾ که از خویشاوندان امیر مؤمنان (بود)، از کنارم گذشت. او لباس کامل رزم بر تن داشت، بر سرش، کلاه خودی قرار گرفته بود و روبند آهنین، صورت او را پوشانیده بود و تنها چشم هایش از ورای آن، دیده می شدند که مانند دو شراره آتش می درخشیدند و در دست او، شمشیری بود که آن را جولان می داد.

ناگهان، صدایی به گوش رسید. کسی از لشکر اهل شام، عباس را به جنگ، دعوت می کرد. مردی که او را به جنگ می خواند، عرار بن آدهم، از اهالی شام بود.



عبّاس، به میدان روی آورد و به سوی هم‌آورد خویش رفت. بعد از این که آن دو، رو به رو شدند، مرد شامی به عبّاس پیشنهاد کرد که از اسب، پیاده شوند. عبّاس، پاسخ داد: آری، پیاده می‌شویم. نبرد به صورت پیاده، کار را یکسره می‌کند. در چنین جنگی، امید زنده ماندن نیست.

1- .. عبّاس بن ربیعہ بن حارث بن عبد المطلب، پسر عموی امام علی (ع).

ص: 40

عبّاس، پیاده شد و اسب خود را به غلامش سپرد و آن گاه، هر کدام به دیگری حمله بردند. دو لشکر، دست از جنگ و حرکت، کشیدند و مردان جنگی، دهانه اسبان را محکم به دست گرفتند تا بتوانند جنگ آن دو مرد را مشاهده کنند.

آن دو، مدّتی با شمشیر با یکدیگر نبرد کردند؛ اما ضربات شمشیر، اثری نداشت؛ زیرا زره هر دو، زره تمام و محکمی بود.

در یک لحظه، عبّاس، در گوشه ای از زره رقیب خویش، شکافی مشاهده کرد. آن جا را هدف قرار داد و شمشیرش را در همان نقطه، فرود آورد. شمشیر، تا میان سینه مرد شامی، فرو رفت و دلاور شامی، بر زمین غلتید.

مردمان، یکباره، تکبیر گفتند، آن چنان که زمین، لرزید. عبّاس، از میدان به میان لشکر باز گشت. من صدایی را از پشت سر خود شنیدم که می گفت: (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ



وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصَرُّكُمْ عَلَيْهِمْ وَيُشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ؛ (1) با آنها پیکار کنید که خداوند، آنان را به دست شما، مجازات می کند و آنان را رسوا می سازد...).

سپس به من فرمود: «ای فرزند اعز! که بود که با دشمن ما می جنگید؟».

من گفتم: او خویشاوند شما، عباس بن ربیعہ بود.

فرمود: «آیا او همان عباس بود؟».

گفتم: آری.

.

1- .. سوره توبه، آیه 14.

ص: 41

آن گاه، به عباس، رو کرد و فرمود: «آیا من، تو و عبد الله بن عباس را نهی نکرده بودم که به صف اول نیایید و به میدان نروید؟».

عرض کرد: چرا.

حضرت فرمود: «پس چرا چنین کردید؟».

عباس گفت: آیا مرا به مبارزه، دعوت کنند و من، آن را پاسخ نگویم؟!

حضرت فرمود: «اطاعت از امام خویش، برای تو بهتر از پاسخ دادن به دشمن بود».



وقتی امام (این کلام را می فرمود، خشم در سیمای مبارکش دیده شد. لحظاتی بدین گونه، سپری شد؛ اما رفته رفته، آرام شد. آن گاه، با حال تضرع، چنین دست به دعا برداشت: «بار الها! زحمت و رنج عباس را پاداش بده و از گناه او (سرپیچی از دستور امامش) در گذر. بار الها! من از او در گذشتم. پس تو نیز او را ببخشای».

از آن طرف، در لشکر شام، معاویه از کشته شدن عرار بن ادهم، هماورد عباس، بسیار خشمگین شد و گفت: چه وقت مردی همانند او، خونش چنین هدر رفته است!؟

سپس گفت: آیا کسی هست که فداکاری کند و انتقام خون عرار را بگیرد؟

دو مرد از قبیله لخم، از بزرگان شام، از جای برخاستند. معاویه گفت: بروید. هر کس عباس را بکشد، صد پیمانه طلا و صد پیمانه نقره و صد طاقه بُرد یمنی، نصیب او خواهد شد.

آن دو به میدان آمدند و عباس را به مبارزه با خویش، دعوت کردند و در میان دو صف لشکر، فریاد بر آوردند: عباس! عباس! به میدان بیا.

عباس، در پاسخ گفت: من باید از سرور خویش، اجازه بگیرم.

ص: 42

پس به نزد امیر مؤمنان (آمد. آن حضرت، جناح چپ لشکر خویش را برای جنگ، آماده می ساخت. عباس، جریان را برای امام علی (باز گفت. امام) فرمود:



وَاللّٰهُ لَوَدَّ مُعَاوِيَةَ اَنْهُ مَا بَقِيَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ نَافِخٌ ضَرْمَهُ اِلَّا طَعَنَ فِي بَطْنِهِ اِطْفَاءً لِّنُورِ اللّٰهِ وَ يَأْبَى اللّٰهُ اِلَّا اَنْ يَتَمَّ نُوْرُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ.

به خدا سوگند، معاویه می خواهد که از بنی هاشم، حتّی یک تن نیز نماند، مگر این که با نیزه، به شکم او بزند و نابودش کند. این نیست، جز برای این که نور خدا را خاموش سازد؛ اما خدا، ابا دارد، مگر این که نور خود را تمام کند، گر چه کافران، آن را ناخوش دارند.

آن گاه فرمود: «ای عبّاس! سلاح خود را به من بده، و سلاح مرا بگیر».

عبّاس، چنین کرد. امام) سپس بر اسب عبّاس، سوار شد و به سوی آن دو عرب لخمی، حرکت کرد. آن دو، هیچ شکی نکردند، که او، عبّاس است؛ زیرا او از نظر قد و قامت و هیکل، و نیز از نظر سواری، بسیار به امیر مؤمنان) شباهت داشت. دو مبارز شامی گفتند: آیا فرمانده ات، به تو اجازه داد؟

آن حضرت، پاسخی نداد؛ اما این آیه شریف را تلاوت فرمود:

(اُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظَلَمُوْا وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيْرٌ. (1))

به کسانی که جنگ، بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند، و خدا بر یاری آنها تواناست.)



ص: 43

آن گاه، یکی از آن دو، به میدان آمد. امام، با ضربتی، کارش را ساخت. سپس دومی به مقابله آمد. او را هم به اولی، ملحق ساخت.

پس از آن، امام به لشکرگاه خویش باز گشت، در حالی که این آیه شریف را تلاوت می فرمود:

(الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ. [\(1\)](#))

ماه حرام، در برابر ماه حرام! اگر [دشمنان] حرمت آن را شکستند و در آن، با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید که مقابله به مثل کنید و تمام حرام ها [قابل] قصاص است و هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن، بر او تعدی کنید، و از خدا بترسید [و زیاده روی ننمایید].

سپس فرمود: «عبّاس! سلاح خود را باز گیر و سلاح مرا پس بده. اگر فرد دیگری تو را به مبارزه دعوت کرد، باز مرا با خبر کن». [\(2\)](#)

فکری که معاویه در سر داشت و در این حادثه، نشان داده شد و در کلام امام هم بدان تصریح شده، باعث می شد که امیر مؤمنان (به طور جدی، از حضور بنی هاشم در صف اوّل میدان در جنگ صفّین و شرکت در صحنه های نبرد، جلوگیری کند، در حالی که در جنگ جمل، گردش جنگ به دست بنی هاشم بود و برجسته ترین شخصیت های علوی و هاشمی، در این جنگ، میداندار بودند.



اگر چه با تمهیدات امیر مؤمنان (در جنگ صفین، بنی هاشم، کشته نشدند، و اگر چه با همت امام حسن مجتبی (و تحمل و صبر جمیل ایشان در قبول صلح با معاویه، بنی هاشم، از قتل عام، نجات یافتند؛ [\(3\)](#) اما سرانجام، سیاست و فکر شوم معاویه، عملی شد و قتل عام بنی هاشم، حتی کودکان آنها تا طفل شیرخوارشان، به فجیع ترین صورت ممکن، اتفاق افتاد.

1- .. سورة بقره، آیه 194.

2- .. مروج الذهب، ج 3، ص 18-20.

3- .. امام مجتبی (در جمله ای، علت صلح خود را چنین بیان می کند: «همانا من برای رهایی از کشته شدن و به خاطر ترسی که بر جان خود و خانواده و یاران خالصم داشتم، صلح کردم» (بحار الأنوار، ج 44، ص 20 و 27).

ص: 44

این اتفاق، در کربلا و تقریباً شش ماه بعد از مرگ معاویه، پیش آمد و به دست کسانی انجام گرفت که خود او، آنها را برای چنین روزی، مشخص کرده بود. [\(1\)](#) بنا بر این، سرانجام بنی امیه و معاویه، تا اندازه فراوانی به هدف اولیه خویش در این زمینه، نائل آمدند.

2. این که گفتیم معاویه، می خواست نام مقدس پیامبر (و بنی هاشم، محو بشود و نام های مرده دیگران، احیا شود، به دلایلی است که در اسناد تاریخی معتبر آمده است.

مدائنی، از مورخان قرن سوم، در کتاب الأحداث، می نویسد:



معاویه، پس از به دست آوردن خلافت، فرمانی به همه عاملان و کارگزاران خویش نگاشت که: «هر کس، چیزی در فضل ابو تراب (علی) و خاندانش باز گوید، حرمتی برای خون و مالش نیست و خونس، هدر خواهد بود».

در این دوران، مردم کوفه که دوستدار علویان بودند، بیش از دیگران، بلا و مصیبت دیدند.

1- .. ر. ک: الکامل، ج 2، ص 535.

ص: 45

دیگر بار، معاویه به کارگزاران خویش در تمام بلاد، فرمانی نوشت که از آن پس، گواهی هیچ یک از پیروان علی (و خاندانش را نپذیرند. نیز فرمان داد که آنچه از دوستداران عثمان و علاقه مندان به او و ناقلان فضائل او، در سرزمین تحت فرمان روایی آنها زندگی می کنند، شناسایی کنند و آن گاه، آنها را به خود، نزدیک کنند و اکرام نمایند، و آنچه این گونه افراد، در فضیلت عثمان نقل می کنند، برای او بنویسند، و البته، نام گوینده و پدر و خاندانش را ذکر کنند.

این فرمان، آن چنان اجرا گشت و مردمان، به خاطر رسیدن به حُطام دنیوی و مال و مَنال، حدیث جعل کردند که نقل فضائل عثمان، فراوانی گرفت! معاویه نیز پول و خلعت و املاک و خلاصه، آنچه در اختیار داشت، بی دریغ، در این راه، نثار می کرد.



هر شخص ناشناخته و بی قدر و منزلتی که نزد مأموران و کارگزاران معاویه می رفت و چیزی را به عنوان منقبت و فضیلت عثمان نقل می کرد، مورد توجه قرار می گرفت و نامش را گزارش می کردند و بدین ترتیب، او در دستگاه حکومت اُموی، مقام و منزلت می یافت.

مدتی بعد، فرمان دیگری توسط معاویه صادر شد که به کارگزاران خویش، چنین دستور داده بود: «اینک، روایات فضائل عثمان، فراوان شده و در همه شهرها به گوش می رسد. پس چون نامه من به شما رسید، مردم را دعوت کنید که فضائل صحابیان و خلفای اولیه را روایت کنند، و حدیثی در فضیلت ابو تراب نباشد، مگر این که روایتی همانند آن، در فضل خلفای نخستین و صحابه، یا ضدّ و مخالف آن را بیاورید. این کار، نزد من، محبوب تر است و مرا بیشتر شادمان می کند؛ زیرا برای شکستن دلایل و براهین ابو تراب و پیروان او، قوی تر و بُرنده تر است و تحمّل آن برای ایشان، دشوارتر از روایت های در باره فضائل عثمان است و کوبندگی بیشتری خواهد داشت».

ص: 46

فرمان معاویه، بر مردم خوانده شد و به دنبال آن، روایات دروغین فراوانی در فضائل صحابه ساخته شدند که هیچ بهره ای از حقیقت نداشتند. مردم ساده دل نیز این احادیث را می پذیرفتند و رفته رفته، چنان شهرت یافتند که بر منابر، باز گفته می شدند و به دست معلّمان مکتب خانه ها داده شده، کودکان، بر اساس آنها، آموزش داده می شدند و جوانان، با آنها خو می گرفتند و همان طور که قرآن را می آموختند، این احادیث جعلی را نیز حفظ می کردند.



این احادیث ساختگی، کم کم، از مجامع مردان گذشت و به مکاتب و مجامع درسی زنان نیز رسید و معلّمان، آن احادیث را به دختران و زنان مسلمان، آموزش دادند و به همین گونه، در میان بردگان و خادمان نیز نفوذ یافت.

جامعه اسلامی، سالیانی دراز از حیات خویش را به این شکل گذرانید و نسل های متعدّدی، گرفتار احادیث جعلی و دروغین این دوران بودند. دانشمندان بسیاری هم آنها را نقل کرده، بدانها باور داشتند. [\(1\)](#)

انبوه روایات جعلی و تاریخ دروغین عصر اُموی که با اهداف سه گانه: 1. نابود کردن بیت نبوّت و علویان، 2. بزرگداشت اختصاصی عثمان،

3. ترویج مجموعه صحابه، به ویژه خلفا، به وجود آمد و به همه مدارک و منابع بعدی راه یافت، مشکلی است که برای همیشه، سدّی در راه شناخت اسلام و تحقیق در زمینه تاریخ اسلام بوده است و محقّق، تا از این سدّ سگندر عبور نکند، نمی تواند به راحتی در تاریخ صدر اسلام، پای نهد و اسلام و تاریخ آن را بشناسد.

1- .. ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ص 266-268 (چاپ پنجم).



چنان که دیدیم، معاویه، در رسیدن به هر دو هدف خود، هیچ کوتاهی ای نکرد، و اگر او نتوانست خواسته هایش را آن طور که می خواست، به سرانجام برساند و همه آنچه را می خواست، برای همیشه، نابود سازد، خواست خدای متعال و تقدیر ازلی او بر حفظ اسلام بود.

در هر صورت، راه شناخت اسلام و تاریخ آن، از این گردنه های بسیار صعب العبور می گذرد و محقق، تا اسباب و وسایل و آمادگی های لازم را نداشته باشد و تن به رنج درازمدت برای طیّ این راه را ندهد، امکان دست یافتن به حقیقت را ندارد.

مسئله مورد بحث در نوشتار پیش رو، یکی از مشکلات بزرگ تاریخ صدر اسلام است و بنای عقاید دسته بزرگی از مسلمانان، بر آن نهاده شده است.

در یک طرف، روایاتی است که قریب به اتفاق آنها، از عایشه

نقل شده است و می گویند که پیامبر (به خاطر علاقه اش به عایشه،

از سایر همسران خود درخواست کرد تا به او اجازه دهند که دوران بیماری خویش را در خانه عایشه بگذراند، و یا این که آنها خود، با مشاهده علاقه شدید پیامبر (نسبت به عایشه، با درخواست عایشه، موافقت می کنند.

این چنین است که پیامبر (آخرین ساعات شریف خود را در خانه عایشه گذرانیده و به لقای حضرت حق، رفته است.

روایات شامل موضوع بحث، می گویند که پیامبر (در آخرین روز حیات خویش، برای نماز صبح، ابو بکر را به جای خویش فرستاد و حتی وقتی عایشه، به خاطر رقت قلب پدرش،



ایشان را از این تصمیم، منع کرد، به شدت مقاومت کرد، و این را، در واقع، نشانه خواست پیامبر (نسبت به خلافت یافتن ابو بکر بعد از خود می دانند).

ص: 48

این حجم انبوه از روایات که تقریباً همه از عایشه نقل شده اند، در یک طرف است و تمام زندگی پیامبر (که به طور جدی با این مسئله، در تقابل و تضاد است، در سوی دیگر قرار دارد. حال چه کسی می تواند این مشکل بزرگ را حل کند؟ مشکل این روایات، که به ظاهر در معتبرترین کتب روایی اهل سنت آمده؛ اما با همه زندگی و سخنان و رفتار و خلاصه با سیرت و سنت پیامبر (تضاد دارد.

این نوشتار اندک، اما گران سنگ، عهده دار حلّ این مشکل بزرگ است و اگر خواننده، به دیده انصاف بنگرد، در انجام وظیفه خویش، موفق بوده است.

استاد علامه سید مرتضی عسکری، از شخصیت های بزرگ علمی و شناخته شده در جهان اسلام است. کارهای علمی و تحقیقی بی همتای ایشان، از کتاب عبد الله بن سبا در سال 1375 ق. شروع شده و به فضل و رحمت الهی، هنوز ادامه دارد. این جستار هم بخشی از کتاب تحقیقی بزرگی است که در دو مجلد، به بررسی زندگی عایشه و روایات مهمی که از او در موارد مختلف از سیره و سنت، نقل شده است، می پردازد. البته این بخش در آن کتاب، تا حدودی به اختصار آمده است و در این جا، تفصیل بیشتری دارد و بحمد الله، حلّ نهایی یافته است.



ص: 49

*** آخرین نماز پیامبر)

مقدمه بحث

ایام بیماری پیامبر)

خداوند متعال را بر ترجمه شدن این نوشتار، شکر می کنیم و ادامه توفیق مترجم فاضل را که به دقت، به کار ترجمه این نوشتار پرداخته اند، از خداوند متعال خواستاریم.

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

محمد علی جاودان

ص: 50

پرستاری از پیامبر) در خانه عایشه

ص: 51



نقد و بررسی این احادیث

آخرین نماز پیامبر (مقدمه بحث

الحمد لله رب العالمین و الصّلاه علی خاتم الأنبیاء و المرسلین و آله الطّاهرین.

بارها و بارها از این بنده، در مورد نماز ابو بکر در صبح روز وفات پیامبر (پرسش شده است که: آیا واقعاً این حادثه، صورت گرفته و این نقل، نقل صحیحی است؟ اگر این واقعه صورت گرفته، کیفیت آن، به چه ترتیبی بوده است؟ و در هر صورت، چه نتیجه ای از آن می توان گرفت؟

بنا بر این، به نظر چنین آمد که برای پاسخ به این سؤالات، این بحث را از مباحث مربوط به «سقیفه» و «احادیث أم المؤمنین عایشه»، جدا ساخته، به صورت مجزاً، انتشار دهیم.

ایام بیماری پیامبر)

در ابتدا به آنچه در منابع و مدارک مختلف حدیث و تاریخ، در زمینه بیماری منجر به وفات پیامبر خدا آمده است، می پردازیم:

ص: 52

دستور پیامبر (بر امامت یافتن ابو بکر



یک. در صحیح البخاری و صحیح مسلم، از عایشه نقل شده است: هنگامی که بیماری پیامبر خدا (سنگین شد و درد ایشان، شدّت یافت، آن حضرت از زنانش اجازه گرفت تا در خانه من، از ایشان پرستاری شود و همگی، اجازه دادند... (1)

پرستاری از پیامبر (در خانه عایشه

دو. در حدیث دیگری آمده است: بیماری پیامبر خدا، در خانه میمونه، شروع شد. در آن جا بود که حضرت، از دیگر زنانش اجازه خواست

تا ایام بیماری اش را در خانه عایشه به سر ببرد. آنها نیز به ایشان،

اجازه دادند. (2)

سه. بخاری، در صحیح خود، از عایشه نقل می کند: پیامبر خدا، در بیماری وفاتش، پیوسته می پرسید: «من، فردا کجا هستم؟».

در واقع، او به انتظارِ نوبت [رفتن به خانه] عایشه بود. پس [دیگر همسران،] به حضرت، اجازه دادند تا در خانه عایشه بستری شود. (3)

چهار. مسلم، در صحیح خود، از عایشه روایت می کند: پیامبر خدا، پیوسته می پرسید: «من، امروز کجا هستم؟» و «فردا، کجا هستم؟» و به انتظارِ نوبت [رفتن به خانه] عایشه بود. (4)



- 1- .. صحیح البخاری، ج 3، ص 63 (باب «مرض النبی») و ج 4، ص 9 (کتاب الطب)؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 20).
- 2- .. صحیح مسلم، ج 2، ص 21.
- 3- .. صحیح البخاری، ج 3، ص 175 (کتاب النکاح، باب «إذا استأذن الرجل أزواجه أن يمرض فی بیت بعضهن») و ج 3، ص 64 (باب «مرض النبی»).
- 4- .. صحیح مسلم، ج 7، ص 137 (باب «فضائل عائشه»).

ص: 53

پنج. در حدیث دیگری، عایشه می گوید: پیامبر (نوبت همسرانش را مراعات می کرد؛ ولی هنگامی که در بیماری وفات بود، می فرمود: «من، فردا کجا هستم؟». در واقع، علاقه شدیدی به خانه من داشت. وقتی نوبت من رسید، ایشان در خانه من، آرام گرفت و ماند. (1)

نقد و بررسی این احادیث

پنج روایتی که نقل شد، از کتب صحاح مکتب خلفا بود؛ ولی اولاً تمام این روایات که در توصیف عایشه است، تنها از خود عایشه، نقل شده و کس دیگری آنها را روایت نکرده است.

ثانیاً این گونه تبلیغات، شگفت آور است! پیامبر بزرگواری که 23 سال، شبانه روز تلاش کرد تا رسالت الهی را به مردم برساند و امتی مسلمان و موحد به وجود آورد و تمام همّتش، هدایت مردم بود، تا آن جا که نزدیک بود در این راه، جان خود را نیز از دست بدهد و به همین جهت، پروردگارش، او را مورد خطاب قرار داد که: (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ



إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا؛ (2) شاید اگر به این سخن، ایمان نیاورند، جان خود را از اندوه [و پیگیری کارشان] تباه سازی).

همچنین، به ایشان می فرماید: (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ؛ (3) پس مبدا به سبب حسرت ها [ی گوناگون] بر آنان، جانت [از کف] برود).

1- .. صحیح البخاری، ج 2، ص 205 (کتاب المناقب، باب «فضل عائشه»).

2- .. سورة كهف، آیه 6.

3- .. سورة فاطر، آیه 8.

ص: 54

امامت یافتن ابو بکر در ایام بیماری پیامبر

آیا پیامبر خدا (در ایام بیماری وفاتش، فکری برای امتش نکرده بود و در ساعات آخر عمر، در باره آینده آنها هیچ نیندیشیده بود؟! و نیز در باره عترت و اهل بیتش، فکری نکرده بود و تمام هم و غم حضرت، در باره عایشه، همسرش بود که همواره می فرمود: «من، امروز کجا هستم؟» و «من، فردا کجا هستم؟» و علاقه شدید به عایشه، او را به این کار، و او می داشت؟! زمانی هم که به حضرت، اجازه داده شد، وارد خانه عایشه شد و همه دغدغه هایش، برطرف شد و آرام گرفت؟!!



داستان تبلیغاتی این غوغاگران که می خواسته اند شأن و جایگاه عایشه را بالا ببرند و در این راه، مکانت و منزلت و حرمت پیامبر (را قربانی کرده اند، شگفت آور است!

دستور پیامبر (بر امامت یافتن ابو بکر

شش. در سنن ابن ماجه و مسند ابن حنبل، از ابن عباس نقل شده: هنگامی که پیامبر خدا در خانه عایشه بود، بیمار شد. پس فرمود: «علی را به این جا بخوانید».

عایشه گفت: ای پیامبر خدا! ابو بکر را برای شما، صدا بزنیم؟

حضرت فرمود: «او را هم صدا بزنید».

حفصه گفت: ای پیامبر خدا! عمر را برای شما، صدا بزنیم؟

حضرت فرمود: «او را هم صدا بزنید».

سپس أمّ الفضل گفت: آیا عباس را صدا بزنیم؟

حضرت فرمود: «او را هم صدا بزنید».

ص: 55

زمانی که همه، گرد آمدند، حضرت، سرش را بالا آورد و نگاهی کرده، سکوت نمود. (1)

عمر، رو به جمع کرد و گفت: از محضر پیامبر خدا، برخیزید!



سپس بلال آمد و پیامبر (را از رسیدن وقت نماز، آگاه کرد. پس حضرت فرمود: «به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد».

عایشه گفت: ای پیامبر خدا! ابو بکر، مردی رقیق [القلب] و دل نازک است و از سخن گفتن، ناتوان است و زمانی که شما را [در مسجد]

نبیند، می گرید و مردم هم می گریند. اگر به عمر برای نماز، امر کنید، بهتر است.

ابو بکر، از اتاق بیرون رفت و [با مردم، نماز خواند... (2)].

1- .. در مسند ابن حنبل، عبارت، بدین صورت آمده: «پیامبر)، سرش را بالا آورد و علی) را ندید. پس سکوت کرد».

2- .. سنن ابن ماجه، ج 1، ص 391، ح 1235. ما این حدیث را از این کتاب، نقل کرده ایم. نیز، ر.ک: مسند ابن حنبل، ج 1، ص 356؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 234؛ نصب الرايه لأحاديث الهدايه، عبد الله بن يوسف زيلعي، ج 2، ص 50-52. در احادیثی که می آید، روایتی را می بینیم که تحریف شده است. در مسند ابن حنبل (ج 6، ص 300) و كنز العمال (ج 6، ص 400)، به نقل از امّ سلمه آمده است: به او سوگند یاد می کنم که علی بن ابی طالب، در عهد و وصایت، نزدیک ترین مردم به پیامبر خدا بود. یک روز صبح، به عیادت پیامبر خدا رفتیم. ایشان، پیوسته می فرمود: «علی آمد؟ علی آمد؟». فاطمه (گفت: گویا شما او را به دنبال کاری فرستادی. امّ سلمه می گوید: علی) آمد. پنداشتیم که پیامبر (به او کاری دارد. پس، از اتاق، بیرون رفتیم و نزدیک در نشستیم و من، از همه به در اتاق، نزدیک تر



بودم [که دیدم] علی (خم شده و پیامبر) با او راز می گوید و نجوا می کند، و پیامبر خدا (در همان روز، رحلت فرمود. پس علی (در عهد و وصایت، نزدیک ترین مردمان است. محب الدین طبری نیز در کتاب ذخائر العقبی (ص 72)، در باب «ذكر أنه أدخله النبي (فی ثوبه یوم توفی)»، از عایشه نقل کرده که گفت: هنگامی که وفات پیامبر خدا (نزدیک شد، فرمود: «حبیب مرا بخوانید». ابو بکر را برای او خواندند. پس به او نگاه کرد و سپس سرش را بلند کرد و فرمود: «حبیب مرا بخوانید». پس عمر را برای او خواندند. پیامبر (وقتی چشمش به او افتاد، سرش را بلند کرد و فرمود: «حبیب مرا بخوانید». پس علی (را خواندند. همین که چشم پیامبر (به علی) افتاد، او را زیر رواندازی که بر رویش انداخته شده بود، نمود و پیوسته، او را در آغوش داشت تا وفات نمود. نزدیک به این عبارت در مقتل الخوارزمی (ج 2، ص 38) و کفایه الطالب گنجی شافعی (ص 133) نیز نقل شده است.

ص: 56

نقد این حدیث

امامت یافتن ابو بکر در ایام بیماری پیامبر

هفت. در صحیح البخاری و صحیح مسلم و مسند ابن حنبل و الطبقات الکبری ی ابن سعد و أنساب الأشراف بلاذری، حدیثی آمده است که ما، آن را از صحیح البخاری، به نقل از عایشه می آوریم:

زمانی که بیماری پیامبر خدا، شدت یافته بود، بلال، طبق معمول، حضرت را از وقت نماز، آگاه کرد. پیامبر (فرمود: «به ابو بکر امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد».



من گفتم: ای پیامبر خدا! ابو بکر، مردی رقیق [القلب] و دل نازک است و اگر به جای شما در نماز بایستد، نمی تواند وظایف امامت را انجام دهد. اگر برای این کار، به عمر امر کنید، بهتر است.

حضرت فرمود: «شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید.» (1) به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگذارد.» (2)

1- .. چون زنان اطراف یوسف (دسیسه ها و نقشه های شومی را برای او تدارک دیدند و سرانجام، باعث زندانی شدن او شدند، به همین جهت، پیامبر (عایشه و حفصه را به زنان اطراف یوسف)، تشبیه کرده است.

2- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 92 (کتاب الصلاه، باب «الرجل یأتم بالإمام و یأتم الناس بالمأموم»؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 23؛ مسند ابن حنبل، ج 6، ص 210 و 224؛ الطبقات الکبری، ج 3، ص 179 (چاپ بیروت) و ج 3، بخش اول، ص 127 (چاپ لیدن)؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 557؛ فتح الباری، ج 2، ص 346.

ص: 57

شدت یافتن بیماری پیامبر (در روزهای پایانی

هشت. در صحیح البخاری و صحیح مسلم و مسند أبی عوانه و الطبقات الکبری و السیره النبویه ابن هشام و أنساب الأشراف بلاذری و...، حدیثی آمده که ما، آن را از صحیح البخاری، به نقل از عایشه روایت می کنیم که گفته است: هنگامی که رنج و درد پیامبر خدا،



شدّت یافت، رسیدن وقت نماز، به حضرت، یادآوری شد. ایشان فرمود: «به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد».

عایشه گفت: ابو بکر، مردی دل نازک است و اگر نماز بگزارد، گریه بر او غلبه می کند. حضرت فرمود: «به او امر کنید تا نماز بگزارد».

عایشه می گوید: دوباره، این سخن را تکرار کردم. حضرت فرمود:

«به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد. شما همانند زنان اطراف یوسف هستید».(1)

1- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 88؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 22؛ مسند (سنن) أبی عوانه، ج 2، ص 114. شایان ذکر است که این کتاب، بر خلاف مصطلحات رایج در علم حدیث، «مسند» نامیده شده است؛ چرا که مسند، به کتابی گفته می شود که احادیث آن، بر حسب روایت کنندگان از صحابه، مرتّب شده باشد و به این نوع تألیف که ابواب آن بر حسب موضوعات، ترتیب یافته، مانند: باب الطهاره، باب الصلاه و... «سنن» می گویند؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 217 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش دوم، ص 18 (چاپ لیدن)؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 330؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 560؛ فتح الباری، ج 2، ص 306؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج 1، ص 555.

ص: 58

دل نازکی ابو بکر در نماز



عایشه می گوید: بسیار مراجعه کردم به پیامبر خدا، برای این بود که ایشان، به ابو بکر برای نماز خواندن [با مردم] امر نکنند. علّش هم این بود که باور نداشتم مردم، کسی را که بعد از پیامبر (جانشین او می شود، دوست بدارند! و می دیدم هر کسی که جانشین او گردد، مردم، او را شوم و نحس می دانند. لذا خواستم تا نظر پیامبر خدا از ابو بکر برگردد. (1)

نقد این حدیث

به راستی چه عاملی باعث شد که عایشه، از دستور پیامبر (که قرآن، اطاعت از او را واجب شمرده و کلامش را مطابق با وحی می داند، سرپیچی کند و به جای علی (، ابو بکر را صدا بزنند؟ و آیا سکوت پیامبر (چنانچه در حدیث ششم، مطرح شده)، به علّی جز حضور نداشتن علی (بوده است؟ هنگامی که به برخی دیگر از کتب مکتب خلفا، مراجعه می کنیم، پاسخ این سؤال را می یابیم، چنان که احمد در مسند خود، در ادامه حدیث ششم، آورده است: پیامبر (سرش را بالا آورد و علی (را ندید. پس سکوت کرد. (2)

و نیز این کلام عایشه در حدیث هشتم که می گوید: «باور نداشتم که مردم، کسی را که بعد از پیامبر (، جانشین او می شود، دوست بدارند»، چه معنایی دارد؟ اگر مقصود، جانشینی و وصایت در امر رهبری است، به گفته برخی مورّخان: «عموم مهاجران و انصار، شک نداشتند که صاحب امر [حکومت] و وصیّ پیامبر (بعد از آن حضرت، کسی جز علی (نیست. (3)



- 1- .. این افزوده، در روایات دوم صحیح البخاری (ج 3، ص 63)، از ابو عمر و ابو موسی و ابن عباس و عایشه، نقل شده است. همچنین در الطبقات الکبری (ج 2، ص 219)، أنساب الأشراف (ج 1، ص 560) و تاریخ ابن کثیر (ج 5، ص 233) نیز آمده است.
- 2- .. مسند ابن حنبل، ج 1، ص 356. در نتیجه، علّت سکوت پیامبر (، عدم حضور امیر مؤمنان) بوده است.
- 3- .. الأخبار الموفّقیات، ص 580.

ص: 59

تأملی در این حدیث

جلوگیری پیامبر (از امامت یافتن عمر

علاوه بر این، آیا صرف نماز خواندن به جای پیامبر (، نشانه جانشینی در امر رهبری و امامت امت است؟! اگر چنین باشد، پس ابن اُمّ مکتوم، برای این کار، در اولویت قرار دارد؛ زیرا در بسیاری از جنگ ها، پیامبر (او را جانشین خود [در مدینه] قرار می داد تا با مردم، نماز بخواند.

شدّت یافتن بیماری پیامبر (در روزهای پایانی

نه. در صحیح البخاری و صحیح مسلم و سنن الدارمی و مسند أبی عوانه و مسند ابن حنبل و الطبقات الکبری، حدیثی آمده که ما، آن را از صحیح البخاری، از عایشه نقل می کنیم:

هنگامی که بیماری پیامبر خدا، سنگین شد، فرمود: «آیا مردم، نماز خوانده اند؟».

عرض کردیم: نه. مردم، منتظر شما هستند.



حضرت فرمود: «برای من، آبی در ظرف بریزید».

مقداری آب در ظرفی ریختیم و حضرت، وضو گرفت. پس از آن، حضرت، قصد به پا خاستن داشت که از حال رفت. مدّتی طول کشید. چون حالش بهتر شد، فرمود: «آیا مردم، نماز خواندند؟».

عرض کردیم: نه، ای پیامبر خدا! آنها منتظر شما هستند.

حضرت فرمود: «برای من، آبی در ظرف بریزید».

حضرت، نشست و وضو گرفت. چون قصد برخاستن کرد، از حال رفت. مدّتی گذشت تا حالش بهتر شد. باز پرسید: «آیا مردم، نماز خواندند؟».

ص: 60

دستور پیامبر (بر امامت یافتن ابو بکر

عرض کردیم: نه، ای پیامبر خدا! منتظر شما هستند.

حضرت فرمود: «برای من، آبی در ظرف بریزید».

ایشان، برای نماز، وضو گرفت و پس از آن، قصد برخاستن داشت که از حال رفت. چون حالش بهتر شد، فرمود: «آیا مردم، نماز خواندند؟».



عرض کردیم: نه، ای پیامبر خدا! آنها منتظر شما هستند.

مردم، در مسجد نشسته و منتظر پیامبر خدا بودند تا نماز عشا

را بخوانند.

پیامبر خدا، در پی ابو بکر فرستاد تا با مردم، نماز بخواند. فرستاده پیامبر خدا، نزد ابو بکر آمد و گفت: پیامبر خدا، به تو امر کرده تا با مردم، نماز بگزاری.

ابو بکر که مردی رقیق القلب و دل نازک بود، به عمر گفت: عمر! تو با مردم، نماز بگزار.

عمر گفت: تو به این کار، شایسته تری.

پس در آن ایام، ابو بکر با مردم، نماز می خواند. [\(1\)](#)

دل نازکی ابو بکر در نماز

ده. در صحیح البخاری و مسند أبی عوانه و الطبقات الکبریٰ علی ابن سعد و أنساب الأشراف بلاذری، حدیثی آمده که ما، آن را از صحیح البخاری، از عایشه نقل می کنیم:

1- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 88 (کتاب الصلاه، باب «إِنَّمَا جَعَلَ الْإِمَامَ لِيُؤْتَمَّ بِهِ»); صحیح مسلم، ج 2، ص 21؛ سنن الدارمی، ج 1، ص 287؛ مسند أبی عوانه، ج 2، ص 111؛ مسند ابن حنبل، ج 2، ص 52 و ج 6، ص 251؛ الطبقات الکبریٰ، ج 2، ص 21 (چاپ بیروت) و ج 2،



بخش دوم، ص 19 (چاپ لیدن)؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج 1، ص 554؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 233.

ص: 61

پیامبر خدا (در بیماری وفاتش فرمود: «به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد».

من گفتم: ابو بکر، زمانی که در جای شما بایستد، مردم از او، چیزی جز گریه نمی شنوند. پس به عمر، امر کنید تا با مردم، نماز بخواند.

عایشه همچنین می گوید: به حفصه گفتم: تو به پیامبر خدا بگو: زمانی که ابو بکر در جای شما بایستد، مردم، جز گریه، چیزی از او نمی شنوند. به عمر، امر کنید تا با مردم، نماز بخواند.

حفصه، چنین کرد. پیامبر خدا فرمود: «ساکت شوید! شما همانند زنان اطراف یوسف هستید. به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد».

پس حفصه به عایشه گفت: هیچ گاه از تو خیری ندیدم! (1)

تأملی در این حدیث

گذشته از دو روایت ذکر شده، روایات دیگری، و البته باز هم از عایشه، در این باره نقل شده است و شخص دیگری آنها را نقل نکرده است. اینک، در این کلام پیامبر خدا به عایشه و حفصه که در حدیث دهم آمد، تأملی می کنیم که: چرا پیامبر خدا به آنان فرمود: «شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید»؟



پاسخ این سؤال را در کلامی که ابن ابی الحدید، از امیر مؤمنان (نقل کرده، می یابیم که: امیر مؤمنان) برای اصحابش بیان کرده است: علّت این که پیامبر (به آن دو فرمود: «شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید»، این بود که عایشه و حفصه، هر کدام، برای انتخاب پدران خود برای امامت جماعت، تلاش می کردند و پیامبر (با خارج شدن از خانه و بر هم زدن نماز ابو بکر، این مسئله را دفع کرد. (2)

1- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 87. در همین کتاب (ج 1، ص 92)، این روایت، بدون ذکر کلام حفصه و عایشه، آمده است؛ سنن الترمذی، ج 13، ص 135، مسند أبی عوانه، ج 2، ص 117؛ الطبقات الکبری، ج 3، ص 179 - 180 (چاپ بیروت) و ج 3 بخش یکم، ص 127 (چاپ لیدن)؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 556؛ فتح الباری، ج 2، ص 305 - 347.
2- .. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 197.

ص: 62

نقد و بررسی این حدیث

جلوگیری پیامبر (از امامت یافتن عمر

یازده. در سنن أبی داوود، در باب جانشینی ابو بکر و در مسند ابن حنبل

و السیره النبویه ی ابن هشام و الطبقات الکبری ی ابن سعد و أنساب الأشراف بلاذری، حدیثی آمده که ما، آن را از سنن أبی داوود، از عبد الله بن



زمعه، نقل می کنیم: هنگامی که بیماری پیامبر خدا، سنگین شد، من

با گروهی از مسلمانان، نزد پیامبر خدا بودیم. بلال، پیامبر خدا را از رسیدن وقت نماز، آگاه کرد. حضرت فرمود: «به کسی بگویند تا با مردم، نماز بخواند».

هنگامی که از میان جمع خارج می شدم، ابو بکر غایب بود؛ ولی

عمر برخاست و تکبیره الإحرام نماز را گفت. پیامبر (تا صدای او را که بسیار بلند بود شنید، فرمود: «ابو بکر کجاست؟ خدا و مسلمانان، این را [که عمر، امام جماعت گردد،] نمی پذیرند» و این مطلب را

تکرار فرمود.

سپس پیامبر (کسی را در پی ابو بکر فرستاد. ابو بکر، بعد از آن که عمر، آن نماز را با مردم، خوانده بود، آمد و آن گاه، آن نماز را دوباره با مردم خواند. [\(1\)](#))

دستور پیامبر (بر امامت یافتن ابو بکر

.

1- .. سنن أبی داوود، ج 2، ص 215؛ (کتاب السنه)؛ مسند ابن حنبل، ج 4، ص 322؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 222 و 223؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 554؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 232. با اسناد بسیار در روایت ابن سعد و بلاذری، آمده است: «... پس صفوف، به هم خورد و عمر، باز گشت. زمانی نگذشت که دیدیم ابن ابی قُحافه که در سُح بود، پیدا شد. پس جلو رفت و با مردم، نماز خواند».



نماز خواندن پیامبر (پشت سر ابو بکر

دوازده. در حدیث دیگری، چنین آمده: [پس از امامت یافتن عمر در نماز،] هنگامی که پیامبر (صدای عمر را شنید، از گوشه اتاق برخاست و سر مبارکش را از اتاق، خارج کرد و فرمود: «نه! نه! نه! پسر ابو قحافه باید با مردم، نماز بخواند».

پیامبر (این سخن را با حالت غضب و ناراحتی فرمود.

سیزده. در مسند ابن حنبل، بعد از نقل این حدیث، چنین آمده است: عبد الله بن زُمره می گوید: عمر به من گفت: وای بر تو، ای پسر زُمره! با من چه کردی؟ به خدا سوگند، هنگامی که مرا به نماز خواندن، امر کردی، هیچ چیزی گمان نمی کردم، مگر این که پیامبر خدا، تو را [برای رساندن خبر امامت من] مأمور کرده است و اگر غیر از این بود، با مردم، نماز نمی خواندم.

به عمر گفتم: به خدا سوگند، پیامبر خدا، مرا امر نکرد به

این که [بگویم تا] تو با مردم، نماز بخوانی؛ ولی هنگامی که ابو بکر

را نیافتم، دیدم که تو از همه کسانی که برای نماز حاضر شده اند، شایسته تری. (1)



شادمانی پیامبر (از امامت ابو بکر

چهارده. در سنن ابن ماجه، از سالم بن عبید، روایت شده که گفت: پیامبر خدا، روزی در ایام بیماری وفاتش، از حال رفت. بعد از آن که حالش بهتر شد، فرمود: «آیا وقت نماز، شده است؟».

عرض کردیم: آری.

فرمود: «به بلال، امر کنید تا مردم را برای نماز، خبر کند و به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد».

عایشه گفت: پدرم، مردی رقیق القلب و دل نازک است و زمانی که در جای شما بایستد، گریه اش می گیرد و توانایی ادامه نماز را ندارد. اگر به فرد دیگری جز او برای نماز گزاردن، امر کنید، بهتر است.

حضرت، دوباره از حال رفت. وقتی حالش بهتر شد، فرمود: «به بلال، امر کنید تا مردم را برای نماز، با خبر کند و به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگزارد. شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید».

به بلال، امر شد و او، اذان گفت. سپس به ابو بکر، دستور داده شد. پس ابو بکر، با مردم، نماز خواند. (1)



پانزده. در حدیث دیگری، از انس روایت شده: هنگامی که پیامبر خدا، بیمار شد همان بیماری ای که منجر به وفات ایشان شد، بلال، نزد پیامبر خدا آمد و او را از وقت نماز، آگاه کرد. حضرت فرمود: «بلال! [به وقت نماز] آگاه شدم. هر که خواست، نمازش را بخواند و هر که خواست، آن را رها کند».

1- .. سنن ابن ماجه، ج 1، ص 390، ح 1234 (کتاب إقامة الصلاة و السنه).

ص: 65

تأملی در این حدیث

بلال، نزد پیامبر خدا باز گشت و عرض کرد: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم، فدای تو باد! چه کسی با مردم، نماز بخواند؟

حضرت فرمود: «به ابو بکر، امر کن تا با مردم، نماز بخواند».

زمانی که ابو بکر، در جایگاه امامت نماز جماعت ایستاد، بیماری پیامبر خدا، رفع شد و...
(1).

نقد و بررسی این حدیث

در حدیث یازدهم، به سنگینی حال پیامبر (اشاره شده است؛

اما اکنون این سؤال مطرح می گردد که: سنگینی حال ایشان، چگونه



بوده است؟

در برخی روایات، از عایشه نقل شده: هنگامی که حال پیامبر، کمی بهبود یافت، به دو نفر تکیه کرد و به سمت مسجد، حرکت کرد و آن قدر توان و قدرت روی پای خود ایستادن را نداشت که پاهای مبارک ایشان، از شدت ضعف و درد، روی زمین کشیده می شد.

اگر این حد از ناتوانی، سبکی حال پیامبر خدا باشد، پس سنگینی و سختی بیماری ایشان، چگونه بوده است؟! سنگینی آن باید چیزی مانند اغما و بیهوشی باشد. پس در وقتی که پیامبر خدا در خانه عایشه، بستری بوده و در حال اغما به سر می برده، چه کسی ممکن است که به بلال گفته باشد: پیامبر خدا فرموده: «بگویید ابو بکر با مردم، نماز بخواند»؟! .

1- .. مسند ابن حنبل، ج 3، ص 202.

ص: 66

دلیل خلافت ابو بکر، امامت یافتن اوست

نماز خواندن پیامبر (پشت سر ابو بکر

شانزده. در مسند ابن حنبل، از عایشه روایت شده: پیامبر خدا (در بیماری وفاتش فرمود: «به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بخواند»... .

پس ابو بکر، نماز خواند و پیامبر (پشت سر ابو بکر، نشسته،



نماز خواند. (1)

هفده. در مسند ابن حنبل و أنساب الأشراف بلاذری، حدیثی آمده که ما، آن را از مسند ابن حنبل، از عایشه نقل می کنیم: پیامبر خدا (در بیماری منجر به وفاتش، در پشت سر ابو بکر، نشسته، نماز خواند. (2)

شادمانی پیامبر (از امامت ابو بکر

هجده. در صحیح البخاری و صحیح مسلم و مسند أبی عوانه، حدیثی آمده که آن را از صحیح البخاری، به نقل از زُهری، از أنس بن مالک انصاری که جزو صحابه پیامبر (بوده نقل می کنیم: پیامبر (در بیماری وفات، پرده اتاق را کنار زد و در حالی که ایستاده بود، به سوی ما نگاه کرد. صورت مبارکش از زیبایی و صفا، همچون ورق قرآن بود.

1- .. همان، ج 6، ص 159.

2- .. همان جا؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 555؛ تاریخ الإسلام، ج 1، ص 554؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 234. ابن کثیر، همچنین به نقل از بیهقی، از انس، روایت کرده که: پیامبر خدا (با مردم، در پشت سر ابو بکر، در یک لباس، نماز خواندند. همو می گوید: این، سند خوبی است. بنا بر این که صحیح باشد و این قید که آخرین نماز را پیامبر خدا با مردم خوانده، قید خوبی است. همچنین، از حسن و انس، روایت کرده اند که پیامبر خدا (به هنگام بیماری، پشت سر ابو بکر، با رواندازی که رویش بود، نماز خواند. بلاذری، در أنساب الأشراف (ج 1، ص 555) در این باره، چهار روایت را نقل کرده است. در تاریخ ابن کثیر



(ج 5، ص 234) نیز دو روایت و در تاریخ الإسلام (ج 1، ص 555)، یک روایت و در الطبقات الکبری (ج 2، ص 220 و 223، چاپ بیروت و ج 2، بخش دوم، ص 20 و 22 و 23، چاپ لیدن) از امّ سلمه و ابو سعید خدری نقل شده که پیامبر خدا (در نماز صبح، به ابو بکر، اقتدا کرد و با او یک رکعت نمازش را خواند. هنگامی که ابو بکر، سلام نماز را داد، پیامبر)، رکعت آخر نماز را [خودش] خواند و بعد [به خانه] برگشت.

ص: 67

سپس حضرت، تبسمی کرد که به خنده، تبدیل شد. از شادی حضرت، نزدیک بود که نمازها به هم بخورد. ابو بکر خواست

که به عقب برگردد تا در صف جماعت، جای گیرد؛ زیرا گمان می کرد که پیامبر (برای خواندن نماز، بیرون آمده است. پیامبر) به

او اشاره کرد که نماز را تمام کند و پرده را انداخت و در همان روز، وفات نمود. (1)

تأملی در این حدیث

نمی دانم چرا علمای مکتب خلفا، فراموش کرده اند که موقعیت جغرافیایی خانه پیامبر (در مدینه، به گونه ای بوده که در هنگام نماز، وقتی نماز گزار، رو به قبله می ایستاده، خانه حضرت، سمت چپ نماز گزار واقع می شده است؟! با توجه به این مطلب، چگونه امکان داشته که نماز گزاران، بدون به هم زدن نماز و بدون برگرداندن کامل صورت به سمت چپ، چهره پیامبر (را دیده و حتی متوجه تبسم حضرت شده باشند؟! آیا جعل و نشر این گونه روایات دروغین، دلیلی جز به اثبات رساندن خلافت ابو بکر، داشته است؟!)



1- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 87؛ مسند أبی عوانه، ج 2، ص 118 و 119؛ فتح الباری، ج 2، ص 305؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 24؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 217 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش دوم، ص 18 (چاپ لیدن)؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 235؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 561؛ مسند ابن حنبل، ج 3، ص 110 و 163.

ص: 68

امامت ابو بکر در روایات مکتب خلفا

نوزده. بخاری و ابو عوانه و ابن حنبل و بلاذری، حدیثی را به نقل از آنس بن مالک، روایت کرده اند که ما، آن را از صحیح البخاری، نقل می کنیم.

آنس می گوید: پیامبر (سه روز از خانه، خارج نشد و برای خواندن نماز، به نزد ما نیامد. پس هنگامی که وقت نماز شد، ابو بکر، برای خواندن نماز، جلو رفت، پیامبر خدا، پرده اتاق خود را کنار زد و فرمود: ... تا آخر حدیث. [\(1\)](#)

بیست. در روایت دیگری، آنس می گوید: مسلمانان، در نماز صبح روز دوشنبه بودند که ابو بکر، به امامت بر ایشان، نماز می خواند. [\(2\)](#)

تمام احادیثی که تا کنون ذکر کردیم، مطابق با صحیح البخاری بوده است، بجز هشت حدیث آن.



از سنن أبی داوود، یک حدیث و از سنن ابن ماجه، دو حدیث و از مسند ابن حنبل هم پنج حدیث، نقل شده است. اینها همه در جهت اثبات خلافت ابو بکر، به کار گرفته شده است.

دلیل خلافت ابو بکر، امامت یافتن اوست

بیست و یک. حسن بصری می گوید: پیامبر خدا (در حالی که بیماری آخر عمرش را می گذراند، ابو بکر را مأمور کرد که با مردم، نماز بخواند.

.

1- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 87؛ مسند أبی عوانه، ج 2، ص 119؛ مسند ابن حنبل، ج 3، ص 211؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 561 (دو روایت، به نقل از انس)؛ فتح الباری، ج 2، ص 306.

2- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 145 و ج 3، ص 64؛ مسند ابن حنبل، ج 3، ص 196 و 197؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 217 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش دوم، ص 19 (چاپ لیدن)؛ فتح الباری، ج 9، ص 209.

ص: 69

حسن بصری، علّت امامت یافتن ابو بکر را این چنین، بیان می کند: تا مردم بدانند که به خدا سوگند، صاحب و سرپرستان بعد از پیامبر، کیست. [\(1\)](#)

عمر بن عبد العزیز، شخصی را نزد حسن بصری فرستاد تا سؤال کند: آیا پیامبر خدا، ابو بکر را به جانشینی برگزید؟



حسن بصری، در پاسخ او گفت: آیا رفیق تو در شک است؟ سوگند به آن خدایی که جز او خدایی نیست، قطعاً او را به جانشینی، انتخاب کرد؛ زیرا تنها او را به نماز، امر کرد، نه دیگران را، و ابو بکر، از خدا می ترسید که سر خود، بر این مسند، تکیه زند. (2)

بیست و دو. ابو عوانه (م 316 ق)، در مسند خود، بعد از روایت نمودن بعضی از احادیث ذکر شده، می گوید: این احادیث، خلافت

و جانشینی ابو بکر را پس از پیامبر (آشکار می کند؛ زیرا پیامبر

خدا) فرمود: «باید آگاه ترین شما به قرائت قرآن، بر شما امامت

کند»، و در میان اصحاب پیامبر، افرادی بودند که از ابو بکر، به

قرائت قرآن، استادتر و آگاه تر بودند، و در میان اصحاب پیامبر خدا، افرادی بودند که از جهت صوت، صوتشان برای قرائت قرآن، بلندتر و آشکارتر از ابو بکر بود. همچنین، به پیامبر (بارها و بارها گفته شد: به کسی جز ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بخواند. ابو بکر، توانایی این کار را ندارد. او مردی رقیق القلب و دل نازک است و در نمازش، گریه می کند.

1- .. أنساب الأشراف، ج 1، ص 560. أمّا با توجه به منابع درجۀ اوّل تاریخی، مردم، شکی

نداشتند که علی (، بعد از پیامبر (، جانشین و وصی ایشان است.

2- .. همان، ص 561.



نقد و بررسی این احادیث

با وجود این سخنان، حضرت، غیر از ابو بکر، به کسی برای این کار، امر نکرد و به غیر او، برای این امر، راضی نشد. حتّی بر اساس نقل ابو مسعود انصاری، پیامبر (فرموده بود: «هیچ مردی در دوران قدرت و سلطنت خویش، نباید به دیگری اقتدا کند».)⁽¹⁾

اینها همه دلالت می کنند که او بعد از پیامبر (خلیفه و جانشین ایشان است.

ابن کثیر، بعد از آوردن بخش عمده ای از احادیث یاد شده و بعد

از تلاش برای حلّ تناقض های این احادیث، می گوید: مقصود از احادیث یاد شده، این است که پیامبر خدا، ابو بکر را برای امامت نماز، بر

تمام صحابه، مقدّم داشت؛ همان نمازی که از بزرگ ترین ارکان عملی اسلام است.⁽²⁾

شیخ ابو الحسن اشعری⁽³⁾ نیز می گوید: این که پیامبر خدا، ابو بکر

را برای نماز خواندن، مقدّم داشته است، جزو بدیهیات و ضروریات اسلام است.

1- .. مسند أبی عوانه، ج 2، ص 120.

2- .. تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 236.



3- .. ابوالحسن علی بن اسماعیل بصری (م ح 324 ق)، متکلم معروف و مؤسس مذهب اشعری در کلام و عقاید، که در 86 سالگی در بغداد، درگذشت (دائرة المعارف فارسی، ج 1، ص 156).

ص: 71

کلام انصار بعد از وفات پیامبر)

سپس می افزاید: مقدّم داشتن ابو بکر برای نماز، دلیل این است که ابو بکر، داناترین صحابه و آگاه ترین ایشان به قرائت قرآن بود. (1)

بیست و سه. در حدیثی که علما بر صحت آن، اتفاق نظر دارند، ثابت شده که پیامبر خدا(فرمود: «قوم را آگاه ترین ایشان به قرائت قرآن، امامت کند، و اگر در قرائت قرآن، دو نفر با هم برابر بودند، داناترین ایشان به سنت رسول، و اگر در سنت نیز با هم برابر بودند، مسن ترین ایشان، و اگر در سن هم برابر بودند، آن شخصی که زودتر اسلام آورده، امامت خواهد کرد».

ابن کثیر می گوید: شایسته است که این کلام اشعری، با آب طلا، نوشته شود.

بعد می گوید: آری. تمام شروط امامت، در ابو بکر، جمع شده بود. (2)

امامت ابو بکر در روایات مکتب خلفا

بیست و چهار. از مواردی که در این زمینه، نقل شده و حتی مادر فرزند مُرده را به هم خنده می اندازد، حدیثی است که علمای اهل سنت از علی(روایت می کنند و در آن، حسن



بصری، از علی (نقل می کند که: «وفات پیامبر خدا، ناگهانی نبود؛ بلکه ایشان، پس از یک دوره بیماری، وفات کرد. در دوران بیماری، بلال، نزد پیامبر (آمده، ایشان را از رسیدن وقت نماز، آگاه می کرد. پیامبر) نیز هر بار می فرمود: "به ابو بکر بگویند تا با مردم، نماز بخواند".

1- .. تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 236.

2- .. همان جا.

ص: 72

نقد و بررسی این حدیث

ایشان، در حالی این سخن را بیان می فرمود که مرا می دید. هنگامی که پیامبر خدا، وفات کرد، مسلمانان دیدند که پیامبر خدا (در امر دینشان، به ابو بکر ولایت بخشیده است. آنها هم در امر دنیای خویش، به

ابو بکر، ولایت دادند». (1)

بیست و پنج. در حدیث دیگری، نقل شده که علی (فرمود: «زمانی که پیامبر خدا (قبض روح شد، در کار خویش اندیشیدیم. دیدیم که پیامبر خدا، ابو بکر را در نماز، مقدم داشته است. ما هم برای دنیای خویش، همان کسی را که پیامبر (برای دین ما پسندیده بود، انتخاب کردیم و ابو بکر را برای امامت امت، مقدم کردیم». (2)



انس، همچنین می گوید: علی (فرمود: «پیامبر خدا، بیمار شد و ابو بکر را به نماز خواندن [با مردم]، امر کرد، در حالی که مرا می دید. پس هنگامی که ایشان، وفات نمود، مسلمانان، کسی را اختیار کردند که پیامبر خدا در امر دین مسلمانان، به او راضی بود. پس مسلمانان، ولایت

ابو بکر را پذیرفتند و به خدا سوگند، برای ابو بکر، اهلّیت ولایت، وجود داشت. دیگر چه عاملی می توانست ابو بکر را از مقامی که پیامبر خدا (به او عطا کرده بود، بر کنار بدارد؟!». (3)

نقد و بررسی این احادیث

سستی و دروغ بودن این احادیث را، هنگامی که به دیگر متون حدیثی و تاریخی مراجعه می کنیم، در می یابیم و می بینیم که چگونه علمای مکتب خلفا، در جهت اثبات خلافت ابو بکر، از هیچ کاری دریغ نکرده اند و حتّی در این راه، شخصیت و مکانت افرادی همچون پیامبر اکرم و امام علی (را تضییع کرده، نسبت های ناصحیحی به ایشان داده اند؛ زیرا حضرت امیر)، پس از وفات پیامبر (شب ها حضرت زهرا) را بر چارپایی می نشاند و به در خانه انصار می بُرد و از آنان می خواست تا او را در باز پس گرفتن حقّش، یاری دهند.

1- .. أنساب الأشراف، ج 1، ص 558.

2- .. همان، ص 560.

3- .. همان جا.



فاطمه (نیز آنان را به یاری علی) فرا می خواند؛ اما انصار، در پاسخ ایشان، گفتند: ای دختر پیامبر! ما با ابو بکر، بیعت کرده ایم و کار از کار، گذشته است. اگر پسر عمویت برای به دست گرفتن زمام خلافت، بر ابو بکر پیشی گرفته بود، البته ما ابو بکر را نمی پذیرفتیم!

علی (نیز در پاسخ آنان فرمود:

أَكُنْتُ أَتْرُكُ رَسُولَ اللَّهِ (مِيتاً فِي بَيْتِهِ لَا أُجْهِّزُهُ وَ أَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ أَنْزَاعَهُمْ فِي سُلْطَانِهِ؟

آیا انتظار داشتید که جنازه پیامبر خدا را بدون غسل و کفن، در خانه اش رها می کردم و برای به دست گرفتن حکومت او، با مردم، در گیر می شدم؟!)

حضرت زهرا (نیز اضافه کرد: «ابو الحسن، آنچه را که شایسته بود، انجام داد؛ ولی مردم، کاری کردند که سال ها بعد، خدا به حسابشان خواهد رسید و باید جوابگوی آن باشند».)⁽¹⁾

همچنین حضرت امیر (در «خطبه شقشقیه» که درد دل های ایشان از ماجرای سقیفه و غصب خلافت است، می فرماید:

آگاه باشید! به خدا سوگند، ابو بکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت، چون محور آسیا به آسیاست که دور آن حرکت می کند... پس من، ردای خلافت را رها کردم و دامن جمع نموده، از آن کناره گیری کردم. در این اندیشه بودم که آیا دست تنها، برای گرفتن حق خود، به پا خیزم، یا در این محیط خفقان زا و تاریکی ای که به وجود آورده اند، شکیبایی پیشه سازم؟ ... پس صبر کردم، در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلویم مانده بود... شگفتا! ابو بکر که در حیات خود، از



مردم می خواست عذرش را بپذیرند، (2) چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟!... (3)

- 1- .. سقیفه، سید مرتضی عسکری، ص 86 (به نقل از: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 28، از السقیفه ی جوهری).
- 2- .. ابو بکر، بارها می گفت: «أقیلونی فلسْتُ بخیر کم؛ مرا رها کنید [و از خلافت، معذور دارید]؛ زیرا من، بهتر از شما نیستم».
- 3- .. نهج البلاغه، خطبه سوم، ترجمه محمد دشتی.

ص: 74

امامت نوجوانی که به سن بلوغ، نرسیده بود

ابو بکر جوهری، نقل کرده است که علی (در آن هنگام که ناخواسته، به مسجد برده می شد تا با ابو بکر، بیعت کند، فرمود: «من به حکومت و فرمان روایی، از شما سزاوارترم. پس با شما بیعت نمی کنم. این شما باید که باید با من، بیعت کنید...».) (1)

کلام انصار بعد از وفات پیامبر)

بیست و شش. بعد از مجموعه روایاتی که ذکر کردیم، روایتی که خواهیم آورد، تعجب آور و شگفت انگیز، نخواهند بود. در این روایت، از زر بن حبیش، از عبد الله نقل شده که



گفت: وقتی پیامبر خدا وفات نمود، انصار گفتند: از ما، کسی امیر باشد و از شما (مهاجران) هم، کسی امیر باشد.

عمر، نزد انصار آمد و گفت: ای گروه انصار! مگر نمی دانید که پیامبر خدا در روزهای آخر عمر، به ابو بکر، امر کرد تا با مردم، نماز بخواند؟

1- .. سقیفه، سید مرتضی عسکری، ص 83-84 (به نقل از: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 285).

ص: 75

انصار گفتند: چرا.

عمر گفت: کدام یک از شما، دلش راضی می شود که بر ابو بکر،

پیشی بگیرد؟

انصار گفتند: به خدا پناه می بریم از این که بر ابو بکر، پیشی بگیریم! (1)

نقد و بررسی این حدیث

بیست و هفت. چنان که دیدیم، بزرگان مکتب خلفاء، با تکیه بر این احادیث، بر خلافت ابو بکر، استدلال می کنند. نمی دانم چگونه این علمای بزرگ، آنچه را بخاری در صحیح خود روایت کرده که سالم، آزاد شده ابو حذیفه، بر مهاجران و اصحاب پیامبر (در مسجد قبا،



امامت می کرد، در حالی که در میان آن مجموعه از اصحاب پیامبر(، ابو بکر و عمر نیز بودند؟... (2)

شایان ذکر است که ابو بکر، در آن جا، مأموم بوده است و به کسی اقتدا می کرده که از موالی (آزاد شدگان) بوده است.

بیست و هشت. در سنن أبی داوود و مسند ابن حنبل، روایت شده است که پیامبر(، ابن أمّ مکتوم را در مدینه، به جانشینی خود برگزید. (3)

بیست و نه. در مسند ابن حنبل، روایت شده: ابن أمّ مکتوم، با مردم نماز می خواند، در حالی که نابینا بود. (4)

1- .. الطبقات الکبری، ج 2، ص 224 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش دوم، ص 23 (چاپ لیدن). بلاذری نیز آن را در أنساب الأشراف (ج 1، ص 580)، به سندش، از زر بن حبیش، از عبد الله بن مسعود، نقل کرده است.

2- .. صحیح البخاری، ج 4، ص 160 (کتاب الأحکام، باب «استقصاء الموالی»).

3- .. سنن أبی داوود، ج 2، ص 43؛ مسند ابن حنبل، ج 3، ص 132؛ الطبقات الکبری، ج 4، ص 209.

4- .. مسند ابن حنبل، ج 3، ص 192.

ص: 76



نقد و بررسی این احادیث

سی. در المغازی واقدی (م 207 ق) و الطبقات الکبریٰ ی ابن سعد و السیره النبویه ی ابن هشام، روایت شده: پیامبر خدا، ابن امّ مکتوم را درغزوه های بدر(1) و أحد(2) و بنی نضیر(3) و احزاب(4) و بنی قریظه(5) و نیز فتح مکه(6) و غزوات دیگر،(7) جانشین خود در مدینه، قرار داده بود.

سی و یک. واقدی و ابن مسعود، روایت کرده اند که: ابن امّ مکتوم، با مردم برای نماز جمعه، حاضر می شد و کنار منبر، خطبه می خواند و منبر را سمت چپ خود، قرار می داد.(8)

نمی دانم چگونه علمای بزرگ، فراموش کرده اند آنچه را که بخاری در صحیح خود، در «کتاب الصلاه»، در باره این موارد، بیان کرده:

(1) باب امامت برده و آزاد شده؛

1- .. الطبقات الکبریٰ، ج 2، ص 27 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش یکم، ص 18 (چاپ لیدن).

2- .. همان، ج 2، ص 31 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش یکم، ص 27 (چاپ لیدن)؛ المغازی، ص 199 و 277.

3- .. همان، ج 2، ص 58 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش یکم، ص 47 (چاپ لیدن)؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3، ص 192.

4- .. المغازی، ص 441؛ الطبقات الکبریٰ، ج 2، بخش یکم، ص 47 (چاپ لیدن)؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3، ص 235.



5- .. المغازی، ص 496؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 74 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش یکم، ص 53 (چاپ لیدن)؛ السیره النبویه، ج 3، ص 252.

6- .. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 139 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش یکم، ص 97 (چاپ لیدن).

7- .. ر. ک: السیره النبویه، ابن هشام، ج 2، ص 425 و ج 3، ص 53، 321 و 327؛ المغازی، ص 197، 537، 547 و 573؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 311.

8- .. المغازی، واقدی، ص 184؛ الطبقات الكبرى، ج 4، ص 209.

ص: 77

امامت یافتن ابو بکر در منابع تاریخی

(2) باب روایاتی که می گویند: ذکوان، برده عایشه، از روی قرآن، عهده دار امامت عایشه شد؛ (1)

(3) باب امامت فرزندان نامشروع و بدوی؛

(4) باب امامت نوجوانی که به سن بلوغ، نرسیده باشد. (2)

امامت نوجوانی که به سن بلوغ، نرسیده بود

سی و دو. در باب فتح مکه، از عمرو بن سلمه، نقل شده که قومش، او را برای امامت در نماز، مقدم داشتند؛ زیرا او بیشتر از همه، قرآن می دانست.



او می گوید: مرا به امامت در نماز، مقدّم داشتند، در حالی که شش یا هفت ساله بودم و بر تن من، لباسی بود که به خاطر شکاف و پارگی آن، در هنگام سجده، از روی بدنم کنار می رفت. زنی از نماز گزاران قبیله گفت: آیا بدن قاری قرآنتان را نمی پوشانید؟!

لذا برای من، لباسی خریدند و چیزی مانند آن لباس، مرا خوش حال نکرد. (3)

سی و سه. این حدیث، در سنن أبی داوود، چنین آمده: پیوسته، قومم را در گلیمی (پوششی) که شکافی داشت و زمانی که نماز می خواندم، پشت بدنم نمایان می شد، امامت می کردم.

در روایت دیگری، از او نقل شده: در حالی بر قبیله ام، امامت می کردم که بر تنم، گلیمی کوچک و زرد رنگ بود و زمانی که به سجده می رفتم، [بدنم] آشکار می شد. یکی از زنان قبیله گفت: عورت قاری تان را

1- .. چون در نماز، سوره های طولانی را می خواندند، لذا ذکوان در امامت نماز، از روی قرآن، قرائت می کرد.

2- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 90 (کتاب الصلاه، باب «إمامه الصبی»).

3- .. همان، ج 3، ص 44؛ فتح الباری، ج 9، ص 84.

ص: 78

از ما بپوشانید!

پس برای من، لباسی عمّانی خریدند... (1)



برای امامت جماعت، نه تنها عدالت شرط نیست، بلکه داشتن دین درست نیز لزومی ندارد.

سی و چهار. بخاری، در باب امامت شخص منحرف و بدعت گذار، آورده است: حسن بصری گفت: پشت سر کسی که منحرف

و بدعت گذار است، نماز بخوان. بدعت او، علیه خود او به ضرر

خود اوست. (2)

همچنین، در همین باب، از زُهری روایت کرده که گفت:

ما معتقد نیستیم که مُخَنَّث (مرد زن نما)، امام جماعت بشود، مگر

هنگام ضرورت. (3)

سی و پنج. صحابی کثیر الروایه، ابو هُرَیره نیز روایت کرده است: پیامبر خدا فرمود: «نمازی که واجب شده، واجب است پشت سر هر مسلمانی خوانده شود، نیکوکار باشد یا بدکار، اگر چه به گناهان کبیره نیز آلوده باشد. (4)

-
- 1- .. سنن أبی داوود، ج 1، ص 159-160. نیز، ر. ک: سنن النسائی، ج 1، ص 127 که عبارت: «تکشف عوره الإمام الصبی صوناً له عن التبذل»، از آن، حذف شده است.
 - 2- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 90 (کتاب الصلاه، باب «إمامه المفتون»).
 - 3- .. همان جا.



4- .. سنن أبی داوود، ج 1، ص 80 (کتاب الصلاه، باب «إمامه البر و الفاجر»).

ص: 79

نمی دانم چگونه برخی علما، این آرا و نظریات را فراموش کرده اند و از امامت جماعت یافتن ابو بکر در ایام بیماری وفات پیامبر (، خلافت و جانشینی او را نتیجه گرفته اند؟

نقد و بررسی این احادیث

از این مهم تر، چگونه تناقضات روشن و آشکار در بین احادیثی که در گذشته، در داستان نماز ابو بکر آوردیم، بر علما مخفی مانده است:

1. آیا پیامبر (از دیگر همسرانش اجازه گرفت تا ایام بیماری خود را در خانه عایشه سپری کند و به حضرت، اجازه داده شد تا در روزی که نوبت عایشه نبود، به خانه عایشه، انتقال داده شود؟

2. پیامبر (، پیوسته نوبت همسرانش را مراعات می کرد و می فرمود: «من، فردا کجا هستم؟»، در حالی که مشتاق بود تا روزی که نوبت عایشه است، برسد، و زمانی که نوبت عایشه شد، حضرت، در خانه او آرام گرفت و در آن روزی که نوبت عایشه نبود، به خانه او نرفت؟

به راستی، آن روز در خانه عایشه، چه گذشت؟ پیامبر (چه چیزی را درخواست می کرد؟ آیا پیامبر (، علی (را خواست؛ اما نزد ایشان، از ابو بکر و عمر و عباس، نام بردند و حضرت، موافقت نمود که آنها نیز بیایند و هنگامی که ابو بکر حاضر شد، حضرت، به او امر کرد که با مردم، نماز بخواند؟



3. با این که پیامبر (پیوسته از حال می رفت و زمانی که حالش بهتر شد، وضو گرفت تا برای نماز، حاضر شود و وقتی که اراده برخاستن می کرد، از حال می رفت، در چنین شرایطی فرمود: «به ابو بکر، امر کنید که با مردم، نماز بخواند»؟

ص: 80

مأموریت یافتن ابو بکر و عمر به فرماندهی اُسامه و لزوم اطاعت از او

4. آیا بلال، نزد پیامبر خدا (آمد تا ایشان را از رسیدن وقت نماز، آگاه کند و حضرت فرمود: «ای بلال! از وقت نماز، آگاه شدم. هر که خواست، نماز بخواند، و هر که خواست، برود»، یا پیامبر (به بلال، امر کرد تا او را از فرار سیدن وقت نماز، آگاه کند؟

5. آیا پیامبر (فرمود: «به کسی، امر کنید تا با مردم نماز بخواند». ابن زمعه، نزد عمر رفت و او را خبر کرد تا با مردم، نماز بخواند. زمانی که پیامبر (صدای او را شنید، فرمود: «نه. خدا، این را نمی پذیرد»؟

6. آیا پیامبر خدا (به ابو بکر، امر کرد تا با مردم، نماز بخواند. عایشه، چندین بار نزد پیامبر خدا (رفت تا این که حضرت، عمر را برای امامت، تعیین کند؛ ولی پیامبر خدا (نپذیرفت و فرمود: «شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید»؟

به راستی، چه کسی مخاطب این کلام پیامبر (بود؟ عایشه یا حفصه؟ و چه کسی، عمر را برای خواندن نماز، دعوت کرد؟ آیا ابو بکر، عمر را به نماز، دعوت کرد و او نپذیرفت و گفت: «تو به نماز خواندن، شایسته تری»، یا ابن زمعه، عمر را برای نماز، دعوت کرد. پس او



پذیرفت و نماز خواند و حضرت، از این کار، غضبناک شد؟ و آیا آخرین دیدار مردم با پیامبر(، زمانی بود که او پشت سر ابو بکر، نشسته، نماز می خواند، یا هنگامی بود که پرده خانه عایشه را کنار زد و مردم، در صف های جماعت، پشت سر ابو بکر بودند؟

امامت یافتن ابو بکر در منابع تاریخی

تمام مشکلات و تناقضاتی که تا کنون بیان کردیم، مربوط به روایات کتب صحاح و سنن و مسانید مکتب خلفاست. زمانی که به منابع تاریخی مراجعه می کنیم، باز هم تناقضات تازه و بیشتر از آنچه تا کنون بیان کردیم، می یابیم.

ص: 81

سی و شش. در أنساب الأشراف، از عایشه نقل شده است: پیامبر خدا(فرمود: «مرا به خانه عایشه، انتقال دهید».

زمانی که این سخن را شنیدم، برخاستم. من خدمتکاری نداشتم که کارهای خانه را انجام دهد. پس خودم خانه ام را جارو کردم و برای ایشان، رخت خواب، پهن کردم و زیر سر ایشان، متکایی قرار دادم که درونش از گیاه خشکی [پُر شده] بود. پیامبر(به هنگام نماز فرمود: «کسی را به دنبال ابو بکر بفرست تا برای مردم، امامت کند».

کسی را به دنبال ابو بکر فرستادم. او هم برایم پیغام فرستاد که: من پیر شده ام و توانایی عهده دار شدن مسئولیت های پیامبر(و ایستادن در جای ایشان را ندارم. تو پیامبر خدا(را به عمر، راه نمایی کن و در این کار، از حفصه، کمک بگیر.



من هم این کار را انجام دادم. پیامبر (فرمود: «شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید. کسی را به دنبال ابو بکر بفرست».) (1)

سی و هفت. در الطبقات الکبریٰ ابن سعد، چنین روایت شده: پیامبر (در حال بیماری، به ابو بکر فرمود: «با مردم، نماز بخوان».)

سپس حضرت، احساس سُبکی کرد (سنگینی بیماری ایشان، کمتر شد) و در حالی که ابو بکر با مردم، نماز می خواند، حضرت، از خانه خارج شده، به مسجد پا نهاد؛ ولی ابو بکر، متوجه حضور ایشان نشد تا این که پیامبر خدا (دستش را روی شانه ابو بکر، قرار داد. ابو بکر، به عقب برگشت و پیامبر (در سمت راست ابو بکر نشست. او نمازش را ادامه داد و پیامبر (هم با او، نماز خواند. زمانی که نماز، تمام شد، حضرت فرمود: «هرگز پیامبری قبضِ روح نشد، مگر این که مردی از امتش بر او امامت کرد».) (2)

.

- 1- .. أنساب الأشراف، ج 1، ص 553-554.
- 2- .. الطبقات الکبریٰ، ج 2، ص 222 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش دوم، ص 22 (چاپ لیدن)، از محمد بن قیس، عبارت، بدین صورت نقل شده: «لم يقبض نبي حتى يؤمه رجل من أُمَّته»، یعنی لفظ «قطّ (هرگز)» را ندارد.

ص: 82

سی و هشت. در الطبقات الکبریٰ ابن سعد و أنساب الأشراف بلاذری، از فضیل بن عمرو فقیمی نقل شده که گفت: ابو بکر، در زمان حیات پیامبر (، سه بار با مردم، نماز خواند.) (1)



ابن سعد و بلاذری، شبیه همین روایت را از عکرمه نیز نقل

کرده اند.⁽²⁾

سی و نه. در حدیث دیگری آمده که در ایام بیماری پیامبر،

ابو بکر، هفده بار با مردم، نماز خواند.⁽³⁾

چهل. بلاذری، به نقل از منهل بن عمر، از سوید بن غفله، از علی (روایت می کند که ایشان فرمود: «پیامبر خدا) ابو بکر را برای امامت نماز مؤمنان، انتخاب کرد و او در زمان حیات پیامبر، نه روز با مردم، نماز خواند».⁽⁴⁾

1- .. الطبقات الکبری، ج 3، ص 224 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش دوم، ص 23 (چاپ لیدن)؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 558.

2- .. الطبقات الکبری، ج 3، ص 180 (چاپ بیروت) و ج 1، بخش دوم، ص 127 (چاپ لیدن).

3- .. همان، ج 2، ص 223 (چاپ بیروت) و ج 2، بخش دوم، ص 23 (چاپ لیدن)؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 235. راویان دیگر، آورده اند که ابو بکر، بیست مرتبه با مردم، نماز خواند.

4- .. أنساب الأشراف، ج 1، ص 555.

ص: 83



چهل و یک. ابن سعد، به نقل از محمد بن قیس، روایت کرده است که: پیامبر خدا، سیزده روز، بیمار بود و هر زمانی که احساس سُبکی می کرد، به مسجد می آمد و با مردم، نماز می خواند، و هر گاه، احساس سنگینی می کرد، ابو بکر، نماز می خواند. (1)

مأموریت یافتن ابو بکر و عمر به فرماندهی اُسامه و لزوم اطاعت از او

احادیث فراوانی که در کتب صحاح و سنن و مسانید و کتب سیره نبوی و تواریخ معتبر نزد علمای مکتب خلفا آمده، نشان دهنده حوادث شگفت آوری هستند که به هیچ وجه از صحت، برخوردار نیستند، چنان که نتایجی را که از این احادیث، استنباط کرده و بدانها دل بسته اند، به هیچ وجه، صحیح نیستند؛ زیرا درست در همین زمانی که در این احادیث نقل شده، پیامبر خدا، ابو بکر و عمر و دیگر مهاجران و انصار را برای جنگ با روم، به فرماندهی اُسامه فرا خوانده و بسیج کرده بود. چگونه ممکن است در همین حال، یکی از این دو را برای امامت مردم، معین کرده و با شدت، بر آن تأکید کرده باشد، حال آن که پیامبر، مکرر تأکید می کرد: «لشکر اُسامه را راه بیندازید» و کسی را که از همراهی با این لشکر، سرپیچی کند، لعنت کرد.

1- .. الطبقات الکبری، ج 2، ص 190.



مورخان می گویند: (1) روز دوشنبه، دوم صفر سال یازدهم هجری، پیامبر خدا (به مردم دستور داد تا برای جنگ با روم، آماده شوند و فردای آن روز، اسامه بن زید را به نزد خویش، فرا خواند و فرمود: «به سمت مکانی که پدرت در آن کشته شد، برو و لشکر را بر دشمن، بتازان. تو را فرمانده این لشکر، قرار دادم»... اما روز چهارشنبه، پیامبر خدا (بیمار شد، تب کرد و سردرد، بر ایشان، غلبه کرد. فردای آن روز، حضرت، پرچم جنگ را به دست اسامه سپرد و به او فرمود: «به نام خدا و در راه خدا، با کسانی که به خدا کفر ورزیده اند، بجنگ».

اسامه، با پرچم جنگ، از شهر خارج شد و آن پرچم را به بُریده بن حصیب اسلمی سپرد و لشکر را در جُرف، (2) تشکیل داد، و هیچ کس از مهاجران نخستین و انصار، باقی نمانده بودند، مگر برای این جنگ،

فرا خوانده شده بودند و در میانشان، کسانی چون: ابو بکر و عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و قتاده بن نعمان و سلمه بن اسلم، حضور داشتند.

البته افرادی در لشکر بودند که به فرماندهی اسامه، خُرده

گرفته، می گفتند: پیامبر (، این نوجوان را بر مهاجران، امیر قرار

داده است.

پیامبر خدا (از شنیدن این سخن، به شدت خشمگین شد، از خانه، بیرون آمد و در حالی که پارچه ای بر سر و پارچه ای دیگر بر بدن خود پیچیده بود، بر بالای منبر رفت و فرمود: «سخنانی که بعضی از شما در باره انتخاب اسامه به فرماندهی لشکر گفته اید، به گوش من



رسیده است. اگر به انتخاب من در باره فرماندهی اُسامه، خرده می گیرید، قبلاً هم در مورد انتخاب پدرش، خرده می گرفتید...» (3).

1- .. خلاصه ای از: الطبقات الکبری (ج 2، ص 190) و عیون الأثر (ج 2، ص 281) آورده شده است.

2- .. جُرف، مکانی واقع در غرب مدینه بوده است.

3- .. زید، پدر اُسامه و اُسامه، هر دو در جوانی بر لشکری امیر شده بودند که مشایخ قریش در آن لشکر، سرباز بودند و این، بر پیرمردان قریشی بسیار گران می آمد و از این رو، به آن اعتراض می کردند.

ص: 85

حقیقت امامت یافتن ابو بکر، براساس اسناد موجود در مکتب خلفا

پیامبر خدا(بعد از سخنرانی، از منبر پایین آمد و وارد خانه شد، و آن روز، شنبه، دهم ربیع اوّل(1) بود. مسلمانانی که با اُسامه، همراه می شدند، با پیامبر خدا(وداع کرده، ره سپار لشکرگاه در جُرف می شدند. در همان روز، بیماری حضرت، شدّت یافت؛ ولی پیوسته می فرمود: «لشکر اسامه را حرکت دهید».

اُسامه، در روز دوشنبه، به لشکرگاه برگشت و آن روز صبح، پیامبر خدا(که حالش اندکی بهتر شده بود، قبل از حرکت اُسامه، به او فرمود: «در سایه رحمت و برکت خدا، حرکت کن».



اُسامه، با پیامبر (خداحافظی کرد و به سوی لشکرگاه، برگشت. زمانی که اُسامه به لشکرگاه رسید، به لشکر فرمان داد تا برای جنگ، حرکت کنند. هنگامی که او قصد سوار شدن بر مرکب کرد، پیک و فرستاده مادرش اُمّ ایمن، نزد او آمد و گفت: پیامبر خدا (در حال وفات است.

اُسامه، هنگام غروب آفتاب، به مدینه باز گشت و عمر و ابو عبیده نیز همراه او بودند. آنها در حالی به مدینه رسیدند و بر بالین پیامبر (آمدند که حضرت، از دنیا رفته بود. مسلمانانی که در لشکرگاه، جمع شده بودند، وارد مدینه شدند و بُریده بن حصیب نیز با پرچم اُسامه، وارد مدینه شد و پرچم را کنار خانه پیامبر (در زمین، فرو برد.

1- .. این تاریخ، بنا بر روایت و نقل مکتب خلفاست که وفات پیامبر (را دوازدهم ربیع اوّل می دانند، نه به روایت مکتب اهل بیت (که تاریخ وفات ایشان را 28 صفر گفته اند.

ص: 86

ابو بکر، امامت نمی کند؛ بلکه صدای تکبیر نماز پیامبر (را به مردم می رساند

در روایت جوهری، (1) آمده است: اسامه، از پیامبر خدا (درخواست کرد که حرکتش را به تأخیر بیندازد تا از سلامت پیامبر خدا (مطمئن شود. حضرت به اسامه فرمود: «به آنچه امر کردم، عمل کن».



در این هنگام، پیامبر (از حال رفت و اسامه، برخاست و مہیای حرکت شد. هنگامی که پیامبر خدا) حالش بهتر شد، از اسامه و لشکر، سؤال کرد. به حضرت خبر دادند که لشکریان، آماده حرکت شده اند.

پس ایشان، پیوسته می فرمود: «لشکر اسامه را حرکت دهید. خدا، لعنت کند کسی را که از همراهی با این لشکر، سرپیچی کند!» و این جمله را بارها فرمود.

اسامه، از مدینه بیرون آمد، در حالی که پرچم جنگ، همراه او بود

و صحابه، در پیش روی او در حرکت بودند تا این که به جُرف رسیدند و پیاده شدند. ابو بکر و عمر و بسیاری از مهاجران، و از انصار هم

أسید بن حَضیر و بشیر بن سعد و برخی دیگر از بزرگان، همراه اسامه بودند. در آن جا بود که فرستاده امّ ایمن، مادر اسامه، آمد و به او

گفت: صبر کن و برای جنگ، حرکت مکن. پیامبر خدا (در حال وفات است.

پس در حالی که پرچم جنگ با او بود، باز گشت و وارد مدینه

شد... (2)



1- .. روایت های جوهری در شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، آمده است. ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری (م 298 ق)، صاحب کتاب السقیفه و الفدک است و ابن ابی الحدید، از آن در شرح خود، بهره برده است.

2- .. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 52.

ص: 87

یعقوبی می گوید: ابو بکر و عمر، در زمان حیاتشان، هیچ گاه از اُسامه به اسم، یاد نمی کردند و معمولاً او را با لفظ «امیر»، مورد خطاب قرار می دادند. هنگامی که ابو بکر به خلافت رسید، به اُسامه بن زید، فرمان داد تا لشکر را حرکت بدهد و از او درخواست کرد که عمر را وا گذارد و همراه خویش نبرد تا وی بتواند در امور حکومتی، از او کمک بگیرد. اُسامه گفت: در باره خودت، چه می گویی؟

ابو بکر، در پاسخ اسامه گفت: ای پسر برادرم! می بینی که مردم، چه کرده اند و مرا به حکومت، انتخاب کرده اند! عمر را برای کمک به من، رها کن و در پی کار خویش برو. [\(1\)](#)

نقد و بررسی این احادیث

زمانی که پیامبر(، بزرگان مهاجر و انصار، از جمله ابو بکر و عمر را برای جنگ با روم، همراه لشکر اُسامه فرستاده بود و بر حضور این بزرگان، اصرار ورزیده بود و کسی را که از همراهی با لشکر وی خودداری کند، لعنت کرده بود و بر این مطلب، بارها و بارها تأکید و پافشاری کرده بود.



اکنون اگر دقیقاً در همان هنگام، کسانی از افراد این لشکر را برای امامت، انتخاب کرده و بر این مسئله، تأکید کرده باشد، این، تناقضی آشکار است.

1- .. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 127. سایر مورّخان نیز همین را می گویند.

ص: 88

اسنادی که پیش از این آوردیم، با همه اختلافاتی که با یکدیگر داشتند، حادثه امامت ابو بکر را به ترتیبی که آوردیم، تصویر می کردند؛ اما مسئله، به همین شکل، پایان نمی پذیرد. اسناد معتبر دیگری، مسئله را به گونه دیگری نشان می دهند، اگر چه در ابتدا، همه یک شکل دارند؛ یعنی همه می گویند که امامت ابو بکر، برای نماز به دستور پیامبر (اتفاق افتاده است.

اما دسته دوم از اسناد، نشان می دهند که نماز جماعت مسلمانان، به امامت ابو بکر، پایان نمی پذیرد؛ بلکه این نماز، به گونه ای دیگر، یعنی به امامت شخص پیامبر (ادامه یافته، پایان گرفته است. این اسناد، در باره این که نماز، چگونه از امامت ابوبکر به امامت پیامبر خدا (انجامیده است، ساکت اند و ما باید آن را در جایی دیگر بیابیم.

حقیقت امامت یافتن ابو بکر، براساس اسناد موجود در مکتب خلفا

اکنون به احادیث دیگری که در کتب صحاح و مسانید حدیثی وارد شده است، مراجعه می کنیم، تا شاید به کمک این احادیث، حقیقت ماجرا در نماز یاد شده، برای ما روشن شود:



چهل و دو. در صحیح البخاری و صحیح مسلم و سنن ابن ماجه و مسند أبی عوانه و مسند ابن حنبل و الطبقات الکبریٰ ابن سعد و أنساب الأشراف بَلَّاقَری، حدیثی آمده که ما، آن را از صحیح البخاری، به نقل از عایشه می آوریم:

ص: 89

هنگامی که بیماری پیامبر خدا(سخت شد، بلال آمد و پیامبر خدا را از فرا رسیدن وقت نماز، آگاه کرد. حضرت فرمود: «به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگذارد»....

هنگامی که ابو بکر، وارد مسجد شد، پیامبر خدا(در خود احساس سُبکی کرد. لذا از جا برخاست؛ اما از شدّت ضعف، به دو نفر(1) تکیه کرده بود و پاهای ایشان، بر زمین کشیده می شد تا این که وارد مسجد شد. هنگامی که ابو بکر، متوجّه حضور پیامبر خدا(شد، بدون این که رویش را برگرداند، به عقب رفت. پیامبر خدا(به ابو بکر اشاره کرد که همان گونه بماند و حضرت، در سمت چپ ابو بکر، نشست. ابو بکر، ایستاده و پیامبر خدا، نشسته، نماز می خواندند و ابو بکر، به نماز پیامبر(و مردم نیز به نماز ابو بکر، اقتدا کردند.(2)

ابو بکر، امامت نمی کند؛ بلکه صدای تکبیر نماز پیامبر(را به مردم می رساند

چهل و سه. در صحیح البخاری و مسند أبی عوانه، در باب: «کسی که صدای تکبیر امام را به مردم می رساند»، حدیثی آمده است که ما، آن را از صحیح البخاری نقل می کنیم:



- 1- .. آن دو نفر، یکی علی بن ابی طالب (و نفر دوم، فضل بن عباس بودند.
- 2- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 92 (کتاب الصّلاه، «باب الرجل یأتمّ بالإمام و یأتمّ الناس بالمأموم»؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 23؛ سنن ابن ماجه، باب «ما جاء فی صلاه رسول الله»)، در ذیل «فکان ابو بکر یأتمّ بالنّبی و النّاس یأتمون بأبی بکر»؛ و روایتی نزدیک به این روایت، در مسند ابن حنبل، ج 6، ص 210 و 224؛ الطبقات الکبری، ج 3، ص 179؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 557.

ص: 90

حقیقت امامت در دو مکتب (اهل بیت و خلفا)

ابو بکر، بدون این که رویش را برگرداند، به عقب رفت و

پیامبر (کنار ابو بکر نشست و او، صدای تکبیر پیامبر) را به

مردم می رساند.(1)

چهل و چهار. در باب «شرایطی که بیمار، در صورت دارا بودن آنها، می تواند در جماعت، شرکت کند»، در «کتاب الأذان»، از عایشه، چنین روایت شده است:

زمانی که پیامبر خدا (بیمار شد (همان بیماری ای که منجر به وفاتش شد)، هنگامی که وقت نماز شد، فرمود: «به ابو بکر، امر کنید تا با مردم، نماز بگذارد»... پس ابو بکر، خارج شد و به نماز ایستاد. در آن هنگام، برای ایشان، اندکی سبکی حاصل شد. لذا از جا برخاست و در حالی که به خاطر ضعف، به دو مرد، تکیه کرده بود، به مسجد رفت. گویا هم اکنون پاهای



ایشان را که به علت ناتوانی بر اثر بیماری به زمین کشیده می شد، می بینم... پس ایشان، پیش رفته، کنار ابو بکر نشست. (2)

چهل و پنج. در مسند أبی عوانه و مسند ابن حنبل، از عایشه و در أنساب الأشراف بلاذری، از ابن عباس و عایشه، حدیثی نقل شده که ما، آن را از مسند أبی عوانه و مسند ابن حنبل، می آوریم:

پیامبر خدا (در بیماری وفاتش، به ابو بکر امر کرد تا با مردم،

نماز بگذارد.

.

1- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 92؛ مسند أبی عوانه، ج 2، ص 115.

2- .. صحیح البخاری، ج 1، ص 85-86؛ مسند أبی عوانه، ج 2، ص 115.

ص: 91

پیامبر خدا (جلوی ابو بکر بود و نشسته، با مردم، نماز می خواند

و ابو بکر با مردم، نماز می خواند، در حالی که مردم، پشت سر

ابو بکر بودند. (1)



چهل و شش. در باب «کسی که در کنار امام، به سبب علّتی بایستد» از «کتاب الصلاه»، در صحیح البخاری و صحیح مسلم و سنن ابن ماجه و مسند أبی عوانه و الموطأ مالک، حدیثی آمده که ما، آن را از صحیح البخاری، نقل می کنیم:

پیامبر خدا، موازی ابو بکر، در کنارش نشست. ابو بکر، با اقتدا به نماز پیامبر خدا (نماز می خواند و مردم هم پشت سر ابو بکر، نماز می خواندند). (2)

بنا بر این، از مجموعه اسناد و مدارک، این نتیجه به دست می آید که: در آخرین ساعات زندگی پیامبر (که بیماری ایشان، شدّت یافته بود، بلال، برای اعلام وقت نماز، به در خانه پیامبر خدا) آمد و حضرت، از وقت نماز، آگاه شد. عایشه می گوید: پیامبر (فرمود: «بگویند که

ابو بکر با مردم، نماز بخواند».

هنگامی که ابو بکر به نماز ایستاد، پیامبر خدا (در خود احساس سُبکی کرد. لذا از خانه، بیرون آمد، در حالی که دو مرد، زیر بغل های ایشان را گرفته بودند (3) و از شدّت درد و ضعف، پاهای حضرت، به زمین کشیده می شد و به هیچ وجه، قدرت قدم برداشتن نداشت. ایشان را



1- .. مسند أبی عوانه، ج 2، ص 113؛ مسند ابن حنبل، ج 6، ص 249؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 557.

2- .. صحيح البخاری، ج 1، ص 88؛ صحيح مسلم، ج 2، ص 23-24؛ سنن ابن ماجه (كتاب پنجم، باب 142، ح 1233)؛ الموطأ، مالک، ج 1، ص 156؛ مسند أبی عوانه، ج 2، ص 117.

3- .. آن دو مرد، علی (و فضل بن عباس بودند).

ص: 92

به همان حال، تا کنار محراب بردند و حضرت، جلوی ابو بکر، بر زمین نشست.

شافعی می گوید: ابو بکر، ابتدا در نماز، امام بود. بعد، مأموم شد و صدای تکبیر نماز پیامبر خدا (را به مردم می رساند). (1)

در میان سؤالات و اشکالاتی که قبلاً مطرح کردیم، چند سؤال اساسی تر، وجود دارد:

1. چگونه ممکن است پیامبر خدا، به نماز خواندن ابو بکر، امر کرده باشد و بعد از این که او، شروع به خواندن نماز کرد، پیامبر (با وجود حال بد و بیماری شدید، از خانه بیرون بیاید تا او را از ادامه نماز، باز بدارد و خود ایشان که توانایی ایستادن بر روی پاهایش را هم نداشته ، نشسته، با مردم، نماز بخواند؟!

2. آیا امامت پیامبر (نشان دهنده این نیست که مردم، نمازی را که پشت سر ابو بکر می خواندند، قطع کردند و از نو، نماز را پشت سر پیامبر (ادا کردند؟!



3. همچنین در باره نکته های زیر، سؤال می کنیم:

الف) حال پیامبر خدا(در آن هنگام که به ابو بکر، امر کرد تا به جای ایشان نماز بخواند، چگونه بود؟

1- .. السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، ص 332؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 197 (چاپ دار التراث) و ج 2، ص 439 (چاپ مؤسسه الأعلمی للمطبوعات).
ص: 93

خلاصه احادیث و بررسی آنها

ب) آنچه که در روایات از عایشه و برخی راویان دیگر، نقل شده است که وقتی پیامبر(را به مسجد می بردند، آن قدر توان و قدرت روی پای خود ایستادن را نداشت که پاهای مبارک ایشان، از شدت ضعف، روی زمین، کشیده می شد.

ج) اگر این حد از ناتوانی، در سبکی حال ایشان بوده است، پس سنگینی و سختی بیماری ایشان، چگونه بوده است؟!

د) اگر بپذیریم این درجه از ناتوانی و درد و رنج، در سبکی حال ایشان بوده است، ناگزیر، سختی حال حضرت، باید چیزی مانند اغما و بیهوشی باشد.



ه) در این صورت، چگونه ممکن است پیامبر (در حالت اغما، قدرت و توانایی داشته باشد که بعد از شنیدن صدای بلال که ایشان را به نماز، دعوت می کرد، عایشه را به نزد خود بخواند و به او بفرماید: «بگوئید ابو بکر با مردم، نماز بگزارد»؟!)

4. وقتی که پیامبر (در خانه عایشه، بستری بود و در حال اغما به سر می برد، چه کسی ممکن است به بلال گفته باشد که پیامبر خدا (فرموده: «بگوئید ابو بکر با مردم، نماز بگزارد»؟!)

حقیقت امامت در دو مکتب (اهل بیت و خلفا)

پاسخ این سؤالات را در آنچه که ابن ابی الحدید، از شیخ و استادش، از امام علی بن ابی طالب (نقل کرده، می یابیم:

عایشه، به بلال امر کرد که به ابو بکر بگوید تا او با مردم، نماز بخواند. در این جا بود که پیامبر (فرمود: «شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید»، و پیامبر (این جمله را به آنها نفرمود، مگر به جهت خشمی که بر آنها گرفته بود؛ زیرا عایشه و حفصه، برای به قدرت رساندن پدرانشان، کوشش و تلاش می کردند و پیامبر (با خارج شدن از خانه و کنار زدن ابو بکر از محراب، نقشه های آنان را باطل ساخت و این کلام پیامبر (که فرمود: «شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید»، به کسی جز عایشه، تعلّق نمی گیرد و پیامبر (عایشه را در خلوت و در بین خواص خود، نفرین کرد و از ظلم عایشه، نزد خدا شکایت بُرد.



ابن ابی الحدید می گوید: به شیخ و استاد گفتیم: آیا تو می گویی: «عایشه، پدرش را برای خواندن نماز، تعیین کرد و پیامبر، او را تعیین فرمود»؟.

شیخ و استاد (1) گفت: من این مطلب را نمی گویم. علی (پیوسته این مطلب را می فرمود و تکلیف من، غیر از تکلیف اوست. علی (آن هنگام حاضر بوده و من نبوده ام؛ ولی من در برابر اخبار و روایاتی که به دستم رسیده است، چاره ای جز تسلیم ندارم. (2)

بر اساس این اخبار، پیامبر (، ابو بکر را برای نماز، تعیین فرمود؛

اما علی (در آن صحنه ها حضور داشته و می داند که چه شده و چه پیش آمده است. گزارش های تاریخی و روایاتی که در مکتب اهل بیت (مطرح شده است، با آنچه که از امیر مؤمنان (نقل شده، هماهنگی کامل دارد.

1- .. ابو یعقوب یوسف بن اسماعیل لمعانی، معروف به ابن ابی الحدید می گوید که این استاد، شیعه نبوده، بلکه معتزلی بوده است: «و لم یکن یتشیع و کان شدیداً فی الاعتزال» (شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج 9، ص 199).

2- .. مقصود، احادیثی است که پیش از این، بررسی کردیم و سید رضی، آنها را در شرح خطبه 156 نهج البلاغه، با عنوان: «و من کلام له خاطب به أهل البصرة علی جهة اقتصاص الملاحم»، آورده است. امیر مؤمنان (این خطبه را پس از پیروزی در جنگ جمل، در سال 36 هجری، برای مردم بصره، ایراد فرموده است (ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید،



ج 9، ص 189؛ چاپ دار الإحياء الكتب العربيه، و ج 2، ص 458، چاپ مصر؛ شرح نهج البلاغه، محمد عبده، ص 156).

ص: 95

چهل و هفت. در الإرشاد مفید و أعلام الوری ی طبرسی، حدیثی آمده که ما، آن را از الإرشاد، نقل می کنیم:

پیامبر (در ایام بیماری اش، در خانه امّ سلمه بود. یک یا دو روز از اقامت ایشان، بیشتر نگذشته بود که عایشه، نزد امّ سلمه آمد و از او

درخواست کرد که پیامبر خدا (را به خانه اش انتقال دهد تا خود از پیامبر خدا) پرستاری کند و برای این کار، از دیگر همسران پیامبر (نیز اجازه خواست. اجازه، داده شد و حضرت، به خانه ای که عایشه در آن زندگی می کرد، منتقل شد. دوران بیماری پیامبر (، در خانه عایشه ادامه یافت و روز به روز، بیماری ایشان، شدّت می یافت.

روزی، هنگام نماز صبح، در حالی که بیماری، تمام وجود حضرت را فرا گرفته بود، بلال آمد و ندا داد: «نماز! خدا رحمت کند شما را!». (1)

چهل و هشت. در خصائص الأئمه، روایت شده است: هنگامی که بیماری پیامبر (سنگین شد، علی (را فرا خواند. آن گاه، سر خود را در دامن علی (قرار داد و از حال رفت تا زمانی که از فرا رسیدن وقت نماز، آگاه شد... (2)

شیخ مفید می گوید: عایشه گفت: بگوئید ابو بکر، با مردم،



نماز بگزارد.

1- .. الإرشاد، ص 86.

2- .. بنا بر روایت علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج 22، ص 485.

ص: 96

سخن آخر

حفصه گفت: بگوئید عمر با مردم، نماز بگزارد.

هنگامی که پیامبر خدا(سخنان عایشه و حفصه را شنید و علاقه شدید هر کدام از آنها را به امامت یافتن پدرانشان و فریفتگی شان را در این کار در حالی که ایشان، هنوز زنده بود ، مشاهده کرد، فرمود: «دست بردارید! شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید».

سپس آن حضرت، شتابان، از بستر برخاست، به جهت ترس از این که مبادا یکی از آن دو برای این کار، پیشی بگیرند، در حالی که حضرت، به هر دو امر کرده بود تا با اُسامه، از شهر خارج شوند و نزد پیامبر خدا(شکی باقی نمانده بود که آن دو، سرپیچی کرده اند.

پس هنگامی که حضرت، سخنان عایشه و حفصه را شنید، دانست که ابو بکر و عمر، از فرمان ایشان، سرپیچی کرده اند. لذا برای جلوگیری از فتنه و از بین بردن شبهه، با شتاب، از جا برخاست، در حالی که از شدت ضعف، توان ایستادن بر پاهایش را نداشت. پس علی بن



ابی طالب (و فضل بن عباس، زیر بغل های پیامبر) را گرفتند و حضرت، بر آن دو، تکیه کرده، به راه افتاد، در حالی که پاهای مبارکش از ضعف و ناتوانی، بر زمین کشیده می شد.

هنگامی که پیامبر (از خانه، خارج و وارد مسجد شد، ابو بکر را دید که در محراب، قرار گرفته است. پس حضرت با دستش به ابو بکر اشاره کرد که از محراب، کنار برود. ابو بکر هم بدون آن که رویش را برگرداند، به عقب رفت. پیامبر خدا (در جای ابو بکر نشست و تکبیره الإحرام نماز را گفت و نمازی را که ابو بکر، شروع کرده بود، از نو آغاز کرد و بنا را بر افعالی که در نماز ابو بکر گذشته بود، نگذاشت. هنگامی که حضرت، سلام نماز را داد، به خانه برگشت و ابو بکر و عمر و گروهی از مسلمانان را که در مسجد حاضر بودند، خواست و به آنها فرمود: «چرا از دستورم، سرپیچی کردید؟».

ص: 97

ابو بکر گفت: من از شهر خارج شدم؛ ولی باز گشتم تا با شما، تجدید پیمان کنم!

عمر هم گفت: ای پیامبر خدا! من از مدینه خارج نشدم؛ زیرا دوست نداشتم از شهر، خارج شوم و حال شما را از دیگران بپرسم.

پس پیامبر (فرمود: «لشکر أسامه را حرکت دهید» و سه بار این جمله را تکرار کرد. بعد از آن، به علت درد و خستگی ای که بر ایشان، مستولی شده بود و از اندوهی که ملکه ایشان شده بود، از حال رفت. (1)

خلاصه احادیث و بررسی آنها



محتوای روایاتی که در باره امامت ابو بکر در بیماری وفات پیامبر خدا (آمده، سخت با یکدیگر در تناقض اند، به طوری که آنچه در یکی به صورت ایجابی آمده است، در روایتی دیگر، به صورت سلبی مطرح شده است که اصولاً امکان جمع بین آنها ممکن نیست.

با تمام این تناقضات، باز هم علمای اهل سنت، برای صحیح دانستن بیعت با ابو بکر برای جانشینی پیامبر خدا (به این روایات،

استدلال می کنند!

همانا این علما، آنچه را که در صحیح البخاری وارد شده است مبنی بر این که ابو بکر و عمر و دیگر مهاجران، در نماز، به سالم، آزاد شده ابو حذیفه، اقتدا می کردند، فراموش کرده اند و همچنین این مطلب را که پیامبر (در غزواتش، ابن امّ مکتوم نابینا را به جانشینی خود [برای امامت جماعت] در مدینه قرار می داد و او با مردم، نماز جمعه بر پا می کرد و خطبه می خواند و منبر را سمت چپ خود قرار می داد.

1- .. الإرشاد، ص 86-87.

ص: 98

همچنین علما فراموش کرده اند که بخاری در صحیح خود، بابی را در ذکر امامت بردگان و آزاد شدگان و فرزندان نامشروع و بادیه نشین بدوی و نوجوانی که هنوز مکلف نشده،



اختصاص داده است، و بخاری و دیگران، امامت یافتن نوجوانی را که در نماز، عورتش آشکار می شد! روایت کرده اند.

علما فراموش کرده اند آنچه را که صحابی کثیر الروایه، ابو هریره، نقل کرده است که پیامبر خدا (فرمود: «نماز واجب را باید پشت سر هر مسلمانی خواند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار، و اگر چه آلوده به گناهان کبیره باشد».

نتیجه، این که روایاتی که ذکر شد، با توجه به تناقضاتی که در آنها وجود دارد، صحیح نیستند؛ چرا که پیامبر خدا، ابو بکر و عمر و دیگر مهاجران و انصار را برای جنگ با روم، به فرماندهی اسامه بن زید، فرا خوانده بود و درخواستش را چندین بار، تکرار کرد و کسی را که از دستور اسامه سرپیچی کند، لعنت کرد. پس چگونه در چنین حالتی، ممکن است داستان تعیین ابو بکر برای امامت نماز، راست باشد؟!

هنگامی که به احادیث وارد شده در کتب صحاح، مراجعه می کنیم، احادیثی را می یابیم که تصریح می کنند: زمانی که ابو بکر، در محراب ایستاد و شروع به نماز خواندن کرد، پیامبر خدا، از خانه بیرون آمد و چون بسیار ناتوان بود و حرکت برایش به هیچ وجه، مقدور نبود، دو نفر (علی و فضل بن عباس) به ایشان کمک می کردند و پاهای مبارک حضرت، بر زمین کشیده می شد.



بدین ترتیب، پیامبر (به مسجد آورده شد و در محراب نشست و با حالت نشسته، [\(1\)](#) با مردم، نماز خواند و ابو بکر که پیش از آن، امام بود، اینک مأموم شده بود و تکبیر پیامبر (را بلند تکرار می کرد و رکوع و سجود نماز امام جماعت، یعنی پیامبر (را به مردم، اعلام می کرد. ناگزیر، پیامبر (در چنین حالی، از خانه بیرون آمده بود که ابو بکر را از نماز، باز دارد و از امامت، دور کند.

حال لازم است سؤال کنیم که: ابو بکر، چگونه در مسجد حضور یافته بود، با این که مأمور بود در لشکر اُسامه، باقی باشد؟!

پاسخ را در آنچه که ابن ابی الحدید، از امام علی (روایت کرده، می یابیم: عایشه، کسی است که بلال، آزاد شده ابو بکر، را مأمور کرد تا به ابو بکر بگوید که با مردم، نماز بخواند. لذا پیامبر خدا به عایشه و دیگر همسرانش فرمود: «شما، همانند زنان اطراف یوسف هستید» و اگر پیامبر (چنین فرموده، برای مقابله با این گونه اعمال و رفتاری بوده است و در حالی که دو نفر، او را حمل می کرده اند، از خانه خارج شده، به مسجد پا نهاده بود تا ابو بکر را از ادامه امامت جماعت، باز دارد.

روایاتی که در کتب حدیثی و سیره علمای مدرسه اهل بیت (وارد شده، این مطلب را تأیید می کنند. همچنین این روایات، تصریح دارند که پیامبر خدا، بیرون آمد و ابو بکر را از امامت، باز داشت و نماز را از نو، شروع کرد و وقتی که پیامبر (نماز را تمام کرد و به خانه باز گشت، آن دو (عمر و ابو بکر) را طلبید و از آنان در مورد جدا شدن از لشکر اُسامه، سؤال کرد. یکی از آن دو گفت: من از مدینه خارج شدم؛ ولی برگشتم تا با شما، تجدید دیدار کنم! و دیگری هم گفت: دوست نداشتم از مدینه، خارج شوم و حال شما را از دیگران بپرسم!



1- .. در بارهٔ نشسته نماز خواندن پیامبر (و علّت آن، به مقدّمهٔ همین کتاب مراجعه شود.

ص: 100

پس پیامبر خدا فرمود: «لشکر اُسامه را حرکت دهید» و سه مرتبه، آن را تکرار کرد تا این که از حال رفت.

سخن آخر

بعد از تمام مطالبی که ذکر کردیم، سؤال دیگری باقی می ماند و آن سؤال، این است: اگر مسئله، چنین بوده که ما آشکار کردیم، پس چگونه آن همه احادیث ذکر شده در صحاح و سنن و مسانید حدیثی و کتب سیره و تاریخی، که در مدرسه خلفا بدانها اعتماد شده، انتشار یافته است؟!

پاسخ، این است: سیاستی که خلفا برای مسلمانان، چیده بودند، اقتضا می کرد که این گونه احادیث، نشر یابند. نیز بعد از عصر خلفا، مشروعیت حکومت تمام خلفای بنی امیه و بنی عباس و عثمانیان، همه و همه، بر نشر این گونه احادیث، متوقف بود. به این خاطر، دستگاه های حاکم، امثال این گونه روایات را در طول چهارده قرن، ترویج کرده، انتشار داده اند و ناقلان، آنها را تأیید کرده اند و کتاب هایی را که این گونه روایات را در بر دارند، توثیق کرده اند و مردمان بر این توثیق، بر انگيخته شده اند و آن را نسل در نسل، به بهترین وجه،



پذیرا شده اند و اصولاً به بحث و تحقیق، نیازی احساس نکرده اند. خدا خواست که ما در این راه، پای نهیم و آنچه را اینها یافته اند، بر باد فنا بدهیم. (1)

1- .. مانند مشروعیت حکومت معاویه در برابر حکومت امام علی (و فرزندش امام حسن)، و یا مشروعیت حکومت یزید در برابر امام حسین (، و یا حکومت خلفای آل مروان در برابر خونخواهانی همچون زید بن علی بن الحسین (و فرزندش یحیی، و یا مشروعیت حکومت منصور در برابر محمد و ابراهیم، دو فرزند عبد الله از آل حسن سبط، و یا مشروعیت حکومت رشید، در برابر یحیی حسنی که در دیلم، خروج کرد و رشید، عهد و پیمان هایی را با او بست و سپس در بغداد، پیمانش را شکست. همچنین به این روال در حکومت خلفای فاطمی در مغرب، می توان اشاره کرد. پس باطل دانستن حکومت اهل بیت (و مشروع دانستن حکومت خلفایی که ذکر شد و کسانی که بعد از ایشان آمدند، متوقف بر صحیح بودن بیعت خلیفه اول در سقیفه است، و اگر بیعت خلیفه اول، صحیح نباشد، درستی ادعای دشمنان خلفا (یعنی اهل بیت) ثابت می شود. پس در نتیجه، سیاست حاکم، اقتضا می کرد که آن احادیث، انتشار یابند.

ص: 101

و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

ص: 102



..

ص: 103

کتاب نامه قرآن کریم.

الأخبار الموفّقیات (الموفّقیات)، زبیر بن بکّار (م256ق)، به روایت

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه.

الإرشاد، محمّد بن محمّد العُکبری (الشیخ المفید) (م413ق)، تهران:

دار الكتب الإسلامیه، 1377ق.

أعلام الوری، فضل بن حسن الطبرسی (548 م ق)، تصحیح: علی اکبر الغفّاری، بیروت: دار
المعرفه للطباعة و النشر، 1399ق.

إمتاع الأسماع، أحمد بن علی الشافعی (المقریزی) (م 845 ق)، مطبعة لجنة التألیف،
1941ق.

أنساب الأشراف، أحمد بن یحیی البلاذری البغدادی (م279ق)، تحقیق: سهیل زکّار و ریاض
الزّرکلی، بیروت: دار الفكر، 1417ق.

بحار الأنوار، محمّدباقر بن محمّدتقی المجلسی (م1111ق)، بیروت: دار إحياء التراث
العربی، 1403ق.



البدء و التاريخ، أحمد بن سهل البلخي (م 322ق) (/ مطهر بن طاهر المقدسي)، با إشراف: كلمان هوار، باريس، 1901-1993م.

تاريخ ابن كثير (البدایه و النهایه)، إسماعيل بن عمر القُرشيّ الدمشقيّ (ابن كثير) (م 774ق)، بيروت: دار الفكر، 1407ق.

تاريخ الإسلام، محمد بن أحمد تركمانی المصري (الذهبي) (م 748ق)، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، 1413ق.

تاريخ الطبري (تاريخ الأمم و الملوك)، محمد بن جرير الطبري (م 310ق)، قاهره: مطبعه الحسينيه، بی تا/ چاپ لیدن، بی نا، بی تا.

تاريخ اليعقوبي، أحمد بن أبي يعقوب (ابن واضح يعقوبي) (م 284ق)، بيروت: دار صادر، 1379ق.

تاريخ اليعقوبي، أحمد بن أبي يعقوب، ترجمه محمد ابراهيم آيتي.

الجمال، محمد بن محمد العُكبري (الشيخ المفيد) (م 413ق)، نجف: المطبعه الحيدريه، 1368ق.

حديث كسا، سيد مرتضى عسكري، تهران: بعثت.

خصائص الكبرى، أبو بكر بن ناصر الدين محمد الشافعي (السيوطي) (م 911ق)، حيدرآباد، بی نا، 1319ق.



ذخائر العقبی، أحمد بن عبد الله الطبری (المحبّ الطبری) (م 694 ق)، قاهره، مكتبه القدسی، 1356 ق.

سقیفه، سیّد مرتضی عسکری، به کوشش: مهدی دشتی، قم: دانشکده اصول الدین، 1387 ش.

السقیفه و الفدک، أحمد بن عبد العزيز الجوهری.

سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوينی (ابن ماجه) (م 275 ق)، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دار الفکر، بی تا.

ص: 105

سنن أبی داود، سلیمان بن أشعث السجستانی (ابن داود) (م 275 ق)، چاپ لکنهو.

سنن الترمذی، محمد بن عیسی السملی الترمذی (م 279 ق)، تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف، بیروت: دار الفکر، 1403 ق.

سنن الدارمی، عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی (م 255 ق)، دمشق: الإعتدال، 1349 ق.

سنن النسائی، أحمد بن عبد الله الشافعی (م 734 ق)، قاهره، مكتبه القدسی، 1356 ق.

السیره النبویّه (سیره ابن هشام)، عبد الملك بن هشام الحمیری (ابن هشام) (م 218 ق)، تصحیح: محمد محیی الدین، قاهره، حجازی، 1356 ق.



شرح نهج البلاغه، عبد الحمید بن هبه الله المدائنی المعتزلی (ابن ابی الحدید) (655ق)،
تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، بی نا، 1229ق.

صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری (م 256ق)، مصر، بی نا، 1327ق.

صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج النیشابوری (م 261ق)، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي،
بیروت: دار الفکر، بی تا.

الطبقات الکبری، محمد بن سعد الزهري (ابن سعد) (م 230 ق)، بیروت: دار صادر، 1376-
1377ق / چاپ لیدن، بی تا.

عبد الله بن سبأ و دیگر افسانه های تاریخی، 3ج، سید مرتضی عسکری، تهران: منیر،
1375ش.

الغدير فی الكتاب و السنه و الأدب، عبد الحسین بن أحمد الأُمینی (م 1390ق)، تهران: دار
الکتب الإسلامیه، 1366ش.

ص: 106

فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (م 852ق)، مصر،
چاپ مصطفى البابي الحلبي، 1378ق.

القرآن الکریم و روایات المدرستین، 3ج، السید مرتضی العسکری، [تهران:] شرکه التوحید
للنشر، 1417ق.



الکامل فى التاريخ، على بن محمد الشيبانى الجزرى (ابن الأثير) (م 630ق)، قاهره: بى نا، 1348-1356ق.

كفايه الطالب فى مناقب أمير المؤمنين، محمد بن يوسف گنجى الشافعى (م 658ق)، نجف، بى نا، 1356ق.

كنز العمال فى سنن الأقوال و الأفعال، على بن حسام الدين عبد الملك المتقى (المتقى الهندى) (م 957ق)، حيدر آباد، بى نا، 1364ق.

مجمع البيان، فضل بن حسن الطبرسى (أمين الإسلام) (م 548 ق)، صيدا: مطبعة العرفان، 1355ق.

مروج الذهب، على بن الحسين المسعودى (م 346ق)، مصر، بى نا، 1364ق.

المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبد الله النيشابورى (م 405 ق)، حيدرآباد، بى نا، 1334ق.

مسند ابن حنبل، محمد بن حنبل الشيبانى المروزى (ابن حنبل) (م 241ق)، بيروت: دار صادر، بى تا.

مسند أبى عوانه، يعقوب بن إسحاق الإسفرائنى (م 316 ق)، حيدرآباد، بى نا، 1362ق.

المغازى، محمد بن عمر الواقدى (م 207ق)، تحقيق: ماردن جونس، بيروت: مؤسسه الأعلمی، 1409ق.



مقتل الحسين (مقتل الخوارزمی)، موفق بن أحمد الخوارزمی (م 565ق)، نجف، بی نا، بی تا.

الموطأ، مالک بن أنس (م 179ق)، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار إحياء التراث العربی، 1406ق.

الميزان، السيد محمد حسين الطباطبائي (م 1359ش)، بیروت: دار إحياء التراث العربی، 1427ق.

نصب الرايه لأحاديث الهدايه، عبد الله بن يوسف الزايلعي (م 762ق)، تحقیق: أيمن صالح شعبان، قاهره: دار الحديث، 1415ق.

نقش ائمه در احیای دین، 2ج، سید مرتضی عسکری، تهران: منیر، 1386ش.

نقش عایشه در تاریخ اسلام، سید مرتضی عسکری، تهران: منیر، 1377ش.

نهج البلاغه، محمد بن حسین الموسوی (الشریف الرضی) (م 406ق)، شرح محمد عبده، تحقیق: محمد محی الدین، مصر: مطبعة الاستقامة، بی تا.

نهج البلاغه، محمد بن حسین الموسوی (الشریف الرضی) (م 406ق)، تصحیح: صبحی الصالح، بیروت، 1387ق.